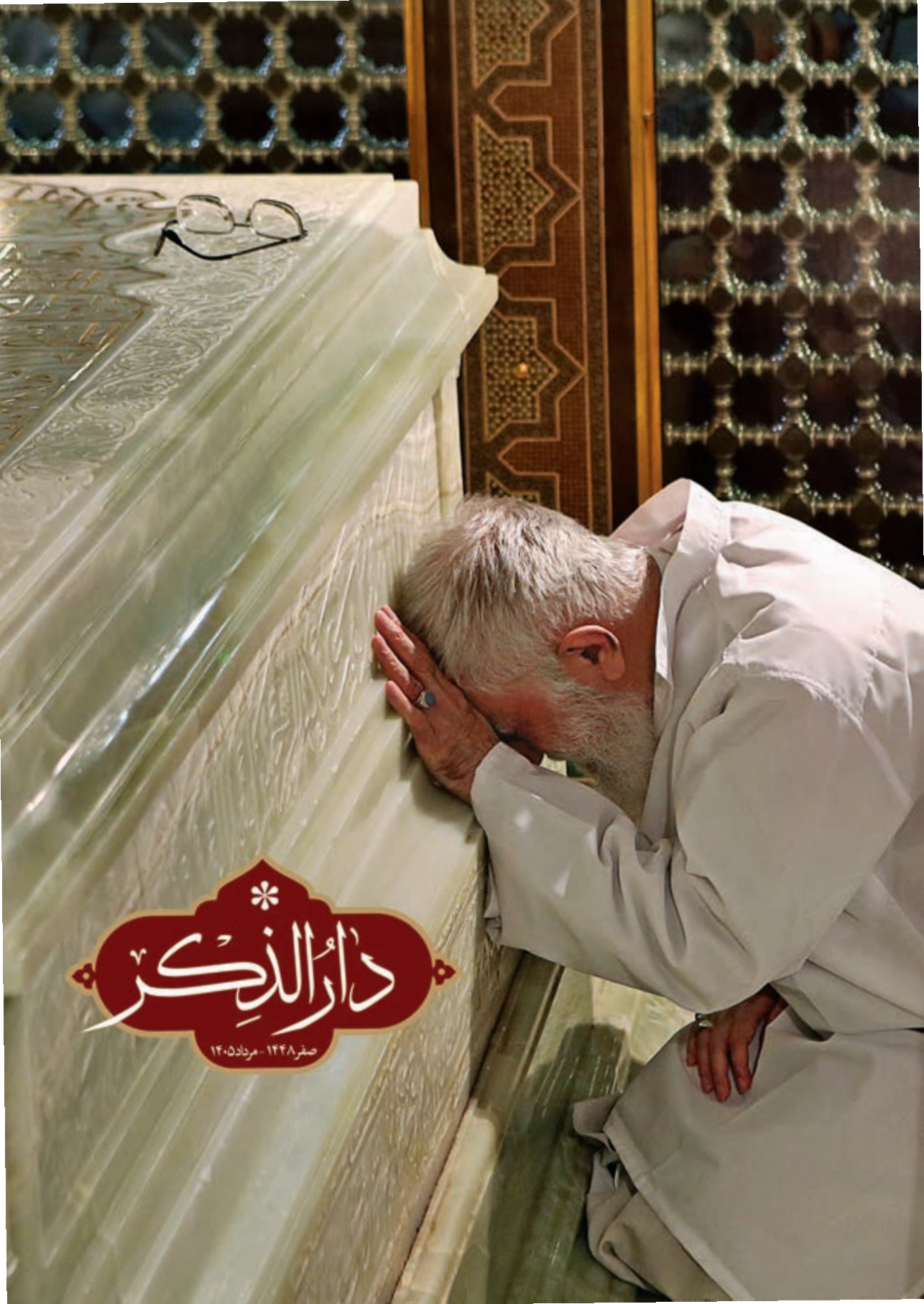




دار الذِّكْرِ

صفر ۱۴۴۸ - مرداد ۱۴۰۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



سرمدیر: محمدجواد استادی

مدیر اجرایی و ویراستار: سمانه نیک روش

طراحی و گرافیک: ناهید جلالیان فر، محمدحسین اخوان طاهری

نویسندگان: محمدجواد استادی، لیلاپارسا فر

سمانه نیک روش

تصویرگر: جلیل صابری

همکاران: نسرين جليليان جمع، حنايه مستوفي

بیتن منوچهریان

لیتوگرافی و چاپ: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی

با سپاس از: دکتر عبد الحمید طالبی

دارالذِّكْرِ

صفر ١٤٤٨ - مرداد ١٤٠٥



رهبر فقید انقلاب اسلامی، امام خمینی (ره):

اینجانب که از سال‌های قبل از انقلاب با جنابعالی (آیت الله العظمی خاتمه‌ای رحمته‌الله) ارتباط نزدیک داشته‌ام و همان ارتباط بحمدالله تعالی تاکنون باقی است، جنابعالی را یکی از بازوهای توانای جمهوری اسلامی می‌دانم و شما را چون برادری که آشنا به مسائل فقهی و متعهد به آن هستید و از مبانی فقهی مربوط به ولایت مطلقه فقیه جداً جانب‌داری می‌کنید، می‌دانم و در بین دوستان و متعهدان به اسلام و مبانی اسلامی از جمله افراد نادری هستید که چون خورشید روشنی می‌دهید.

((روح الله الموسوی الخمينی، صحیفه امام، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ج ۲۰، ص ۴۵۵، نامه مورخ ۲۱ دی ۱۳۶۶.))









مقام معظم رهبری، آیت الله سید مجتبی خامنه ای:

او (امام شهید، آیت الله العظمی خامنه ای) حسینی بود،
حسینی اندیشید، حسینی حرکت کرد، حسینی جهاد و
مقاومت نمود، حسینی زیست و حسینی خون خود را
در راه مکتب حسین تقدیم کرد و به شهادت رسید.

« پیام تشییع و تدفین، ۱۸ تیر ۱۴۰۵. »







تولیت معزز آستان قدس رضوی:

آیت الله احمد مروی:

مردی (امام شهید، آیت الله العظمی خامنه‌ای) که عظمت جایگاهش
هرگز او را از تواضع و خادمی دور نکرد و با همه وجود، خود را
خادم امام رضا علیه السلام می‌دانست.

((پیام آیت الله احمد مروی، تولیت معزز آستان قدس رضوی، به مناسبت
شهادت رهبر انقلاب، ۱۰ اسفند ۱۴۰۴))





● سرآغاز

۱۳

- پناهی که راه شد ۱۴
- از حرم تا جهان ۱۸
- منشور آفتاب ۲۲
- آستان نور ۲۶

● امامِ جان

۳۳

- خون راهش را بلد است ۳۵
- پناهِ معنا ۳۶
- در جانِ ایران ۴۲
- مهرِ موروئی ۴۶
- قرارِ شب ۴۸

● امامِ زندگی

۵۱

- آخرین سلام ۵۲
- میِ ناب در خمِ نمائد ۵۴
- وقتی معرفت ۶۰
- شکلِ زندگی گرفت ۶۵
- مثلِ خودت خوشِ غیرتیم ۶۶
- دستمالِ نور

● امامِ آینده

۶۸

- او در دارالذکر است ۷۰
- هجرتی که جغرافیای ۷۲
- ایران را تغییر داد
- نقشه راه امام شهید، ۷۸
- برای آینده ایران
- نام دیگر امسال، ۸۳
- پیروزی است!
- اشکِ اجابت ۸۴
- راهنمای مطالعه آثار رضوی ۸۶
- آقای اهالی کوچه‌های فرعی ۹۴





پناهی که راه شد

هر بار که جهان بر دلش سنگینی می‌کرد، راهی در درون او بیدار می‌شد؛ راهی که از میان هیاهوی خبرها، تلخی حادثه‌ها و شب‌های بلند تصمیم می‌گذشت و به خراسان می‌رسید. کافی بود چشم ببندد تا گنبد را در دوردست ببیند؛ همان گنبدی که آفتاب، پیش از نشستن بر بام‌های مشهد، بر آن بوسه می‌زد. بعد صدای آرام سلام‌ها در جانش می‌پیچید، عطر گلاب در رواق‌ها می‌دوید و خنکای سنگ‌های صحن، تب خستگی را از دل فرو می‌نشاند.

حرم امام رضا(ع) برای او فقط مکانی برای زیارت نبود؛ جایی بود که می‌توانست بار خویش را بی‌آنکه کسی ببیند، بر زمین بگذارد. آنجا دیگر نه مردی در میانه سیاست و حادثه، که زائری بود در میان هزاران زائر؛ با دستی تهی، دلی خسته و حاجتی که شاید جز امام، کسی زبان آن را نمی‌دانست.

او به حرم پناه می‌آورد؛ اما این پناه، او را از راه باز نمی‌داشت. حرم، پناهگاهی نبود که در آن از جهان پنهان شود؛ آستانی بود که در آن دوباره توان بازگشتن به جهان را پیدا می‌کرد. می‌آمد تا دلش آرام بگیرد؛ اما نه آرامشی که به سکون بینجامد. می‌آمد تا اشک، غبار را از نگاهش بشوید و راه، بار دیگر پیش رویش پیدا شود. شاید از همین رو در آن غزل دیرآشنا، از امام نه آسودگی، که راه خواسته بود:

بنمای ره به مُلک رضا، جان خسته را
مرغ رمیده را به شکرخنده رام کن

جان خسته بود، اما از رفتن دست نمی‌کشید. مرغ رمیده بود، اما قفس نمی‌خواست. تنها لحظه‌ای امن می‌خواست تا بال‌های زخمی‌اش را جمع کند و دوباره به دل باد بزند. حرم برای او چنین بود: دستی برشانه، چراغی در مه و صدایی آرام که در دشوارترین لحظه‌ها می‌گفت هنوز راهی باقی است.

سال‌ها گذشت. زندان و تبعید، مبارزه و جنگ، مسئولیت و تنهایی، هر بار چیزی از توان آدمی می‌کاست. مردم، قامت استوار او را می‌دیدند، اما چه کسی می‌دانست پشت آن ایستادگی، چند زیارت خاموش، چند اشک پنهان و چند گفت‌وگوی بی‌صدا با امام رضا(ع) نهفته است؟ چه کسی می‌دانست چند بار، هنگامی که همه راه‌ها در غبار حادثه گم شده بود، دل او از دور به چراغ‌های حرم چشم دوخته است؟ و سرانجام، شهادت، آخرین راه را پیش پایش گشود؛ راه بازگشت. این بار نه برای زیارتی کوتاه، نه برای وداعی دوباره. پیکرش را به همان آستان آوردند که یک عمر پناه دلش بود. گویی حرم، پس از سال‌ها بدرقه، این بار آغوش گشوده بود تا زائر خسته خویش را برای همیشه نگاه دارد.

اکنون دهه آخر صفر است. مشهد، سیاه‌پوش است و موج زائران، با داغ پیامبر(ص)، امام حسن مجتبی(ع) و امام غریب خراسان، به سوی حرم می‌آید. در میان این اندوه دیرسال، مزار او نیز روایتی تازه از دلدادگی است: روایت مردی که عمری از این آستان راه گرفت و سرانجام، خون‌آلود و سربلند، به همان پناه بازگشت. پناهی که روزی راهش را نشان داده بود، اکنون پایان راه را در آغوش گرفته است.





از حرم تا جهان

زیارت کجا تمام می‌شود؟

زائر که از حرم بیرون می‌آید، زیارت تمام شده است؟ در نگاه امام شهید، آیت‌الله العظمی سیدعلی خامنه‌ای (مدظله العالی)، نه. زیارت، تازه از همان لحظه آغاز می‌شود؛ از وقتی که زائر باید آنچه را کنار ضریح یافته است، با خود به زندگی ببرد. عطر گلاب شاید چند ساعتی بر لباس بماند، اما نشان واقعی زیارت باید در رفتار انسان دیده شود؛ در آرام‌ترشدن زبان، پاک‌ترشدن نگاه، منصفانه‌ترشدن داوری و مهربان‌ترشدن دل. امام رضا(ع) در این نگاه، تنها امام لحظه ورود به حرم نیست؛ امام پس از خروج از حرم نیز هست.

حرم؛ جایی برای دوباره پیدا کردن خود

امام شهید، زیارت را رابطه‌ای زنده و نزدیک می‌دید. تأکید می‌کرد که زائر، حتی برای چند دقیقه، دل را از گرفتاری‌های بیرون خالی کند و با امام رضا(ع) سخن بگوید؛ نه لزوماً با عبارت‌هایی دشوار، بلکه با زبان خودش، با همان کلماتی که از عمق دل برمی‌آید. این نگاه، حرم را از یک فضای باشکوه اما دور، به خانه‌ای نزدیک تبدیل می‌کرد؛ جایی که انسان مجبور نیست درد خود را آراسته و رسمی بیان کند. می‌تواند همان‌گونه که هست، بایستد؛ با دل آشفته، دست خالی و حرف‌هایی که شاید نتوانسته است برای هیچ‌کس دیگری بگوید.

اما حرم، فقط جای سبک‌کردن دل نبود. انسان در آنجا خود را دوباره پیدا می‌کرد تا بتواند به زندگی بازگردد. آرامش حرم، برای فراموشی جهان نبود؛ برای آن بود که آدمی زیر فشار جهان، خویشتن را گم نکند.

امامی که باید در زندگی دیده شود

در نگاه امام شهید، شناخت امام رضا(ع) در محبت قلبی متوقف نمی‌ماند. محبت لازم است، اشک ارزشمند است و زیارت، نعمتی بزرگ؛ اما این‌ها باید راهی به زندگی بازکنند. نمی‌توان امام رئوف را دوست داشت و در خانه با تندی سخن گفت. نمی‌توان برابر ضریح دست بر سینه گذاشت و بیرون از حرم، حرمت مردم را شکست. نمی‌توان از کرامت امام گفت، اما کارگر، همسایه، همکار یا انسانی را که مانند ما نمی‌اندیشد، کوچک شمرد.

اینجاست که زیارت به سبک زندگی تبدیل می‌شود. سفره، گفت‌وگو، خرید و فروش، دوستی، تربیت فرزند و رفتار با ضعیف‌تر از خود، همه می‌توانند ادامه زیارت باشند. در چنین نگاهی، حرم از زندگی جدا نیست؛ روشنایی آن باید تا خانه‌ها و کوچه‌ها امتداد پیدا کند.

زیارت، فقط تسکین نیست

گاهی زیارت را تنها برای روزهای شکستگی می‌خواهیم؛ می‌آییم تا گریه کنیم، آرام شویم و برگردیم. این وجه از زیارت، حقیقی و انسانی است؛ اما تمام آن نیست. امام شهید، معنویت را نیروی برخاستن می‌دانست. دعا باید دل را محکم‌تر کند؛ توسل باید امید را به جان انسان بازگرداند و اشک باید غبار ترس و خودخواهی را از چشم بشوید. زائر از امام کمک می‌خواهد، اما همین کمک، او را در برابر زندگی مسئول‌تر می‌کند.

کسی که در حرم از تنهایی خود گفته است، باید تنهایی دیگران را هم بفهمد. کسی که امید گرفته است، نباید در دل مردم ناامیدی بکارد. کسی که رأفت امام را چشیده است، نمی‌تواند نسبت به رنج انسان‌ها بی‌اعتنا بماند.

از «من» تا «ما»

حرم، محل خلوت‌های شخصی است؛ اما در همان حال، خانه یک جمع بزرگ نیز هست. هزاران انسان با زبان‌ها، چهره‌ها، طبقات و خواسته‌های متفاوت، کنار هم می‌ایستند و رو به یک امام سلام می‌دهند. در آن ازدحام، مرزهای ظاهری برای لحظه‌ای رنگ می‌بازد و همه نام مشترکی پیدا می‌کنند: زائر.

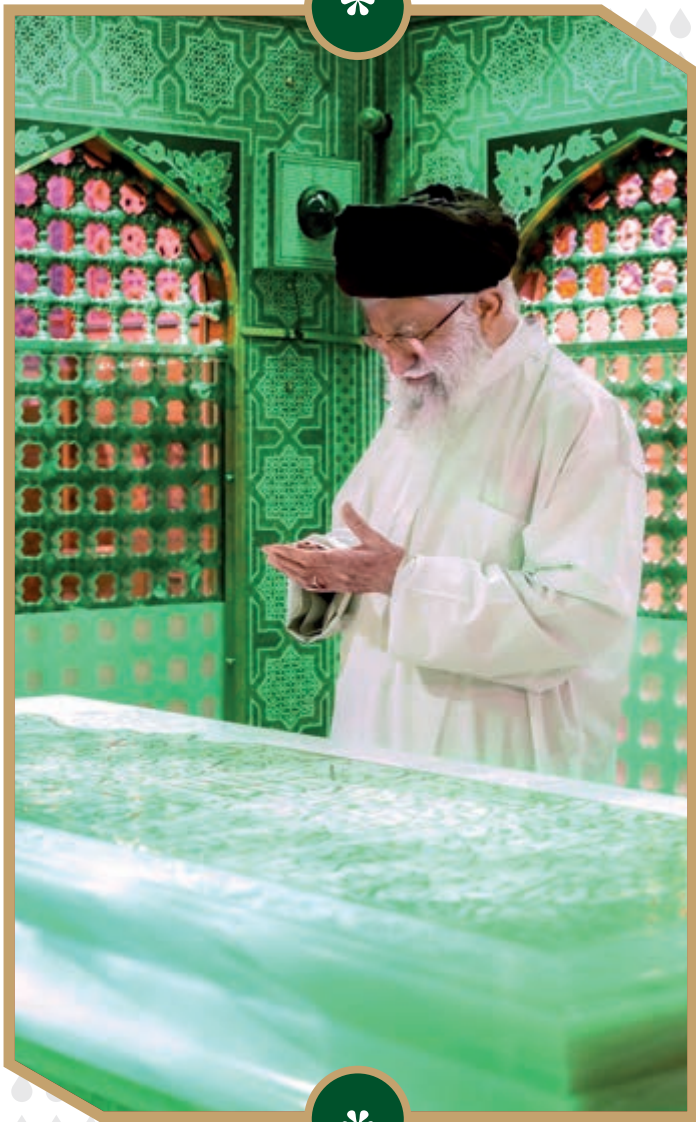
در نگاه امام شهید، این جمع‌شدن فقط یک منظره باشکوه مذهبی نبود. حرم می‌توانست به انسان‌ها بیاموزد چگونه از «من» عبور کنند و به «ما» برسند؛ چگونه درد دیگری را ببینند، کنار یکدیگر بایستند و جامعه‌ای بر پایه کرامت، همدلی و عدالت بسازند. از این منظر، زیارت یک تجربه اجتماعی نیز هست. مردمی که کنار امام جمع می‌شوند، باید پس از زیارت نیز نسبت به سرنوشت یکدیگر احساس مسئولیت کنند.

امام میدان‌های دشوار

تفاوت نگاه امام شهید در این بود که امام رضا (ع) را فقط در رواق دعا نمی‌دید؛ او را در میانه تاریخ نیز می‌دید. امامی که با عبادت و رأفت شناخته می‌شود، در برابر قدرت فریب‌کار زمان خود نیز هوشیار و استوار است. زندگی او، در این خوانش، زندگی سکوت و کناره‌گیری نیست؛ روایت حضور، تدبیر، روشنگری و حفظ حقیقت در میدان‌های دشوار است. پس محبت امام، نمی‌تواند انسان را نسبت به ظلم بی‌تفاوت کند. زیارت امامی که کرامت انسان را پاس می‌داشت، باید به دفاع از کرامت مردم بینجامد. ارادت به امامی که در برابر تحریف حقیقت ایستاد، با تسلیم‌شدن در برابر دروغ و زور سازگار نیست.

امامی برای امروز

امام رضا (ع) برای امام شهید، شخصیتی محصور در گذشته نبود. او امام پرسش‌های امروز نیز بود؛ امام معنویت و زندگی، خلوت و جامعه، مهر و مقاومت، هویت و گفت‌وگو. از همین رو، حرم در نگاه او فقط مقصد سفر نبود؛ مبدأ حرکت بود. زائر می‌آمد تا دلش را به امام بسپارد، اما باید با چشمی بازتر و دستی آماده‌تر بازمی‌گشت. در این نگاه، زیارت یعنی امام را تنها در حرم نگذاریم. چیزی از او را با خود ببریم؛ به خانه، به جامعه، به میدان مسئولیت و به رابطه‌مان با جهان. زیارت آن‌گاه کامل می‌شود که پس از گفتن «السلام علیک یا علی بن موسی الرضا»، زندگی ما نیز پاسخی به این سلام باشد.





منشور آفتاب

شناخت امام رضا(ع)، در نگاه امام شهید، آیت‌الله العظمی خامنه‌ای رحمته‌الله علیه، با ارادت عاطفی و زیارت پایان نمی‌یابد. باید حقیقت معنوی امام را شناخت، کلمات او را به متن زندگی آورد، سیاست و جامعه‌سازی را در سیره‌اش دید و این میراث را با زبان امروز به جهان معرفی کرد. سخنان ایشان در دیدار اعضای هیئت علمی پنجمین کنگره جهانی حضرت رضا(ع)، تصویری چهاروجهی از امامت پیش روی ما می‌گذارد؛ تصویری که در چهار بخش پیش رو بازخوانی می‌شود.

امام ملکوت و معنویت

در نگاه امام شهید، شناخت امام از جایی آغاز می‌شود که معمولاً در روایت‌های سطحی گم می‌شود: از حقیقت قدسی او. امام رضا(ع) فقط عالمی بزرگ، اخلاق‌مداری برجسته یا شخصیتی اثرگذار در تاریخ نیست؛ امام، انسانی است که نسبت او با خداوند، جهان غیب و هدایت انسان‌ها، نسبتی یگانه است. سخن گفتن از عصمت، ولایت معنوی و جایگاه ملکوتی امام، نه افسانه‌سازی است و نه دور شدن از زندگی؛ به شرط آنکه این سخن، عالمانه و بر پایه منابع استوار باشد.

این تأکید برای انسان امروز معنای تازه‌ای دارد. انسان معاصر در میان انبوه خبر، تصویر و مصرف، بیش از همیشه با احساس تهی‌بودن روبه‌روست. او به معنویتی نیاز دارد که نه او را از جهان، فراری دهد و نه به خرافه گرفتار کند. ولایت معنوی امام، یادآوری می‌کند که زندگی فقط آن چیزی نیست که دیده و اندازه‌گیری می‌شود. انسان به افقی فراتر از خود نیاز دارد؛ افقی که به رنج او معنا، به انتخابش جهت و به امیدش ریشه بدهد.

امام کلمه و زندگی

معارف امامان گاه در کتاب‌ها محترم مانده‌اند، اما وارد زندگی نشده‌اند. امام شهید این وضعیت را با تصویری روشن توضیح می‌دهد: «می‌ناب» در خم مانده و به ساغر نرسیده است. مسئله فقط کمبود روایت و حدیث نیست؛ مسئله این است که چگونه این گنجینه به زبان مسئله‌های واقعی انسان ترجمه شود.

امام رضا(ع) درباره اخلاق، معاشرت، دین، مسئولیت اجتماعی و شیوه مواجهه با دیگران سخن دارد. حتی موضوعاتی مانند رعایت حیوانات یا ارتباط با غیرمسلمانان که امروز به مسائل مهم جهانی تبدیل شده‌اند، در میراث اهل بیت(ع) جایگاه دارند. بنابراین، بازخوانی معارف رضوی نباید به تکرار چند عبارت آشنا محدود شود. باید پرسید این سخنان برای خانواده‌ای که با گسست عاطفی روبه‌روست، جوانی که در فضای مجازی زندگی می‌کند، جامعه‌ای که به مدارا نیاز دارد یا جهانی که با بحران محیط زیست درگیر است، چه راهی پیش می‌گذارد. معرفت، هنگامی زنده است که بتواند در تصمیم‌های کوچک و بزرگ زندگی حضور پیدا کند.

امام سیاست و جامعه

یکی از مهم‌ترین نکات این پیام، بازگرداندن سیاست به متن مأموریت امامت است. امام در این نگاه، تنها آموزگار احکام و فضیلت‌های فردی نیست. او برای ساختن جامعه، هدایت قدرت و برقراری نظم انسانی و الهی مسئولیت دارد. امامت، پیوند دین و دنیا، معنا و اداره جامعه است. روش امامان در دوره‌های مختلف یکسان نبود، اما افق آنان یکی بود: جامعه‌ای که قدرت در آن از هدایت، عدالت و کرامت جدا نباشد.

ماجرای ولایتعهدی امام رضا(ع) نمونه روشن این سیاست است. مأمون می‌خواست با نزدیک‌کردن امام به حکومت، ایشان را مهار و خلافت خود را مشروع کند؛ اما امام همان صحنه طراحی‌شده را به میدان افشای حکومت تبدیل کرد. این مواجهه، جنگی بدون شمشیر بود؛ جنگی بر سر معنا، مشروعیت و افکار عمومی.

برای امروز، این روایت یک هشدار جدی دارد: سیاست دینی را نباید به رقابت بر سر منصب فروکاست. معیار آن، حفظ حقیقت در دل قدرت و تبدیل تدبیر سیاسی به مسیری برای هدایت جامعه است.

امام و جهان معاصر

بخش پایانی پیام، از یک کمبود مهم سخن می‌گوید: بیشتر امامان برای جهان، ناشناخته‌اند؛ حتی بخشی از جامعه شیعه نیز شناختی منسجم و چندساحتی از آنان ندارد. راه‌حل، تولید انبوه سخنرانی و کتاب مشابه نیست. نخست باید معارف معتبر را از میان منابع استخراج کرد، سپس آنها را از نقل‌های سست و زیاده‌گویی‌ها پیراست و در نهایت، با زبان قابل فهم امروز عرضه کرد.

زبان روز فقط به معنای ساده‌نویسی یا ترجمه به چند زبان نیست. باید بدانیم انسان امروز چه پرسشی دارد و امام رضا(ع) چگونه می‌تواند با آن پرسش وارد گفت‌وگو شود؛ با بحران معنا، تنهایی، بی‌اعتمادی، خشونت، مسئله محیط زیست، رابطه ادیان و اخلاق قدرت. رسانه‌های جدید نیز فقط ابزار انتشار نیستند؛ قالب پیام را تغییر می‌دهند. مستند، پادکست، روایت تصویری، سینما و شبکه‌های اجتماعی می‌توانند معارف رضوی را از محدوده کتابخانه‌ها بیرون بیاورند. معرفی امام به جهان، زمانی موفق است که مخاطب، احساس کند با شخصیتی متعلق به گذشته روبه‌رو نیست، بلکه با راهنمایی برای زیستن در جهان امروز مواجه است.



آستان نور



از نخستین زیارت‌ها تا واپسین مجاورت

برای امام شهید، آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مد ظله العالی)، حرم رضوی فقط مقصد زیارت نبود؛ بخشی از زندگی بود. این پیوند از مشهد کودکی آغاز شد، در سال‌های طلبگی و مبارزه ادامه یافت، به خدمت و مسئولیت رسید و سرانجام با آرام‌گرفتن در جوار امام رضا (ع) جاودانه شد.

مشهد؛ شهر نخستین نگاه‌ها

او در شهری بالید که گنبد حرم، مرکز جهت‌یابی دل‌ها بود. زیارت، نماز و دعا در حرم برایش آیینی مناسبتی نبود؛ بخشی از زندگی روزانه و مجالی برای خلوت، بازگشت و یافتن دوباره راه بود.

دو مسجد، یک جریان

پیش از انقلاب، مسجد امام حسن مجتبی (ع) و مسجد کرامت به پایگاه جلسات قرآنی و انقلابی او تبدیل شدند. در این جلسات، قرآن فقط تلاوت نمی‌شد؛ به زبان عدالت، مسئولیت و مبارزه ترجمه می‌شد. مسجد در نگاه او، امتداد اجتماعی حرم بود؛ عبادتگاهی که انسان را از سکون بیرون می‌آورد.



نبردی که سکوت را شکست

در یکی از شب‌های عاشورای سال‌های پایانی حکومت پهلوی، صدای اعتراض او در حرم طنین انداخت. حرم از جایگاه اشک و زیارت، به صحنه بیداری نیز بدل شد. برای او، پناه‌بردن به امام به معنای کناره‌گرفتن از جامعه نبود؛ کنار امام ایستادن، ایستادگی در برابر ستم را نیز طلب می‌کرد.

مشهد؛ میدان مسئولیت

در ماه‌های منتهی به انقلاب، مشهد یکی از میدان‌های اصلی فعالیت او بود. در سازمان‌دهی مبارزات و پیوند نیروهای مشهد با جریان انقلاب، نقش داشت و پس از پیروزی نیز به عضویت شورای انقلاب درآمد. مسئولیت‌های ملی هیچ‌گاه رشته ارتباط او با خراسان را قطع نکرد.

نوروزهایی که از حرم آغاز می‌شد

سخنرانی‌های نوروزی در حرم، قرار سالانه او با مردم شد. سال نو در کنار مضجع امام رضا (ع) آغاز می‌شد، اما سخن به زیارت، محدود نمی‌ماند. اقتصاد، فرهنگ، عدالت، پیشرفت و مقاومت از همان صحن مطرح می‌شد؛ جایی که برای مردم ایران، محل عهد، امید و بازگشت بود.

خادمی، پیش از آنکه عنوان باشد

عنوان «ریاست خدمه آستان قدس رضوی» برای او بیش از آنکه منصبی اجرایی باشد، افتخاری معنوی بود. در نگاهش، خادمی با لباس و نشان معنا نمی‌یافت؛ خادم کسی بود که حرمت زائر را نگاه دارد، فروتن باشد و خدمت در آستان را امتیاز شخصی نداند.

غبارروبی؛ آیین نزدیک شدن

حضور مکرر در آیین غبارروبی ضریح، از پایدارترین جلوه‌های پیوند او با حرم بود. در آن لحظات، سخنرانی جای خود را به سکوت و خدمت می‌داد. غبارروبی فقط پاک کردن ضریح نبود؛ یادآوری این معنا بود که نزدیکی به آستان، مسئولیت پاک کردن جان و عمل را سنگین‌تر می‌کند.

زائر؛ میزان خدمت

در دیدار با خادمان، بیش از تشریفات از اخلاق خدمت سخن می‌گفت. زائر را مهمان امام می‌دانست و خادم را مسئول آرامش و حرمت او. گاهی یک برخورد محترمانه، راهنمایی یک زائر خسته یا رعایت حال سالمندی، از طرح‌های بزرگ به حقیقت خادمی نزدیک‌تر است.



تولیت؛ نه مالکیت، بلکه امانت

در احکام تولیت، آستان قدس، امانتی تاریخی و دینی بود، نه سازمانی تابع سلیقه‌های زودگذر. در حکم شهید آیت‌الله سیدابراهیم رئیسی بر خدمت به زائران و محرومان و در حکم آیت‌الله احمد مروی بر صیانت از موقوفات و تقویت فعالیت‌های فرهنگی تأکید شد.

وقف؛ عهدی که نباید شکسته شود

هر موقوفه، عهدی میان واقف، مردم و امام است. از همین رو، حفظ موقوفات و مصرف درآمد آن‌ها مطابق نیت واقفان، در احکام تولیت، جایگاهی اساسی داشت. امانت‌داری یعنی اجازه ندادن به اینکه تغییر مدیران یا مصلحت‌های زودگذر، مسیر یک عهد دیرپا را عوض کند.

آستانی به وسعت جامعه

در نگاه او، آستان قدس نباید در صحن و رواق، محدود بماند. فعالیت قرآنی و فرهنگی، حمایت اجتماعی و رسیدگی به محرومان، امتدادهای خدمت رضوی بودند. حرم، زمانی در جامعه امتداد می‌یابد که نیازمند، از سفره وقف بهره‌مند شود و فرهنگ رضوی به زندگی مردم راه پیدا کند.

یادگارهایی که به خانه امام بازگشت

برخی نشان‌ها و هدایای شخصی خود را به آستان سپرد تا در خزانه حرم نگهداری شود. این کار فقط انتقال چند یادگار نبود؛ نشان می‌داد افتخار شخصی، هنگامی معنا می‌یابد که به حافظه‌ای عمومی و معنوی پیوند بخورد.

ولی نعمت ایران

او امام رضا(ع) را «ولی نعمت» ملت ایران می دانست و بارها درباره امامت، ولایتعهدی و مبارزه سیاسی آن حضرت سخن گفت. ولی نعمت فقط کسی نیست که از او حاجت می خواهیم؛ کسی است که باید شیوه زیستن، ایستادگی و جامعه ساختن را نیز از او آموخت.

واپسین حضورها

در سال های پایانی نیز این پیوند ادامه یافت. حضور در آیین غبارروبی و عزاداری شهادت امام رضا(ع)، بازگشت به مکانی بود که از کودکی با آن مأنوس بود. طلبه مشهدی، مبارز سال های پهلوی و رهبر یک ملت، در برابر امام همچنان زائر بود.

از زیارت تا مجاورت

سرانجام پیکر مطهر او به حرم بازگشت و در رواق دارالذکر آرام گرفت. سال ها زیارت، سخن، خدمت و دلدادگی به مجاورتی همیشگی رسید. این تدفین، رویدادی جدا از زندگی او نبود؛ فرجام راهی بود که از مشهد آغاز شد و پس از عبور از مسجد، زندان، انقلاب و رهبری، دوباره به آستان امام رضا(ع) رسید.







خون، راهش را بلد است...

از صبح، شهر فقط عزادار نبود؛ چیزی در رگ‌هایش بیدار شده بود. مردی پرچمی را به دست پسرش داد و گفت: «محکم نگهش دار.» پسر پرسید: «برای باد؟» مرد نگاهش را از امتداد خیابان برنداشت و گفت: «برای فردا.»

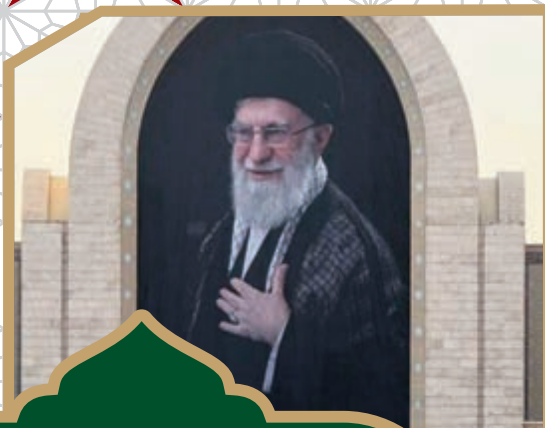
هیچ‌کس آن روز فقط برای گریه نیامده بود. مردم آمده بودند تا به شهادت اجازه ندهند آخرین جمله داستان باشد. آمده بودند بگویند گلوله می‌تواند سینه‌ای را بشکافد، اما نمی‌تواند راهی را که در جان یک ملت افتاده است، متوقف کند.

سرخ‌ی از همین جا معنا می‌گرفت؛ نه رنگ خشم بی‌مهار، که رنگ عهدی دیرپا. رنگ خونی که بر زمین نمی‌ماند؛ در پرچم بالا می‌رود، در حافظه می‌چرخد و روزی در قامت نسلی دیگر به میدان بازمی‌گردد.

کسی فریاد می‌زد انتقام، اما انتقام در آن ازدحام فقط نام یک پاسخ نبود. انتقام، فراموش نکردن بود. ادامه‌دادن بود. تن‌دادن به ترسی بود که قاتلان می‌خواستند در دل‌ها بکارند. این‌که پس از رفتن او، مردم پراکنده نشوند؛ پرچم بر زمین نماند و ایران، اندوهگین اما ایستاده، از میان حادثه عبور کند.

شهادت می‌خواست پایان باشد، اما به آغاز، بدل شده بود. هر پرچم، دستی بود که از دل خون برآمده باشد؛ هر فریاد، قولی بود که نسل بعد به نسل پیش می‌داد: راهی که با خون امضا شده، با خاموشی باطل نمی‌شود.

آن روز، سرخ فقط رنگ سوگ نبود؛ رنگ فردایی بود که دشمن نتوانسته بود از ایران بگیرد.



پناه‌م‌حنا



جایی برای بازگشتِ جان

ولایت معنوی امام رضا(ع) و اکنون ما

جهان، بزرگ‌تر از آن چیزی است که می‌بینیم... انسان امروز بیش از هر زمان دیگری می‌داند، اما لزوماً آرام‌تر نیست. اطلاعات فراوان شده، انتخاب‌ها بیشتر شده، سرعت زندگی بالا رفته؛ با این همه، پرسش‌های اصلی هنوز باقی است: برای چه زندگی می‌کنیم؟ در رنج به چه تکیه کنیم؟ چگونه میان این همه صدا، راه خود را پیدا کنیم؟

نیاز به امر قدسی از همین‌جا آغاز می‌شود؛ از لحظه‌ای که انسان درمی‌یابد جهان، بزرگ‌تر از چیزهایی است که می‌توان دید، خرید یا اندازه گرفت.

امام، فقط یک خاطره تاریخی نیست

امام شهید، حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای رحمته‌الله، تأکید داشت که در معرفی امامان، نباید حقیقت ملکوتی آنان را نادیده گرفت. امام فقط دانشمندی بزرگ، معلم اخلاق یا شخصیتی اثرگذار در تاریخ نیست. عصمت، پیوند با خداوند و ولایت معنوی، بخشی از حقیقت امامت است؛ حقیقتی که باید عالمانه و استوار بیان شود، نه با روایت‌های سست و اغراق‌آمیز. این نگاه، امام رضا(ع) را از گذشته به اکنون می‌آورد. امام، حضوری زنده است؛ کسی که می‌تواند جهت جان انسان را تغییر دهد.

زیارت؛ مکثی برای دوباره دیدن

زیارت فقط رفتن به حرم و خواندن چند جمله نیست. زیارت، توقفی در برابر شتاب زندگی است. انسان برای لحظاتی از هیاهوی بیرون فاصله می‌گیرد تا درون خود را ببیند؛ چه چیزهایی او را پراکنده کرده؟ چه ترس‌هایی بر تصمیم‌هایش سایه انداخته؟ کدام راه را بی‌دلیل ادامه می‌دهد؟ ایستادن مقابل امام، یعنی پذیرفتن اینکه زندگی بی‌معیار نیست. همه انتخاب‌ها ارزش یکسان ندارند و هر راهی به مقصد نمی‌رسد.

پناهی که انسان را به راه باز می‌گرداند

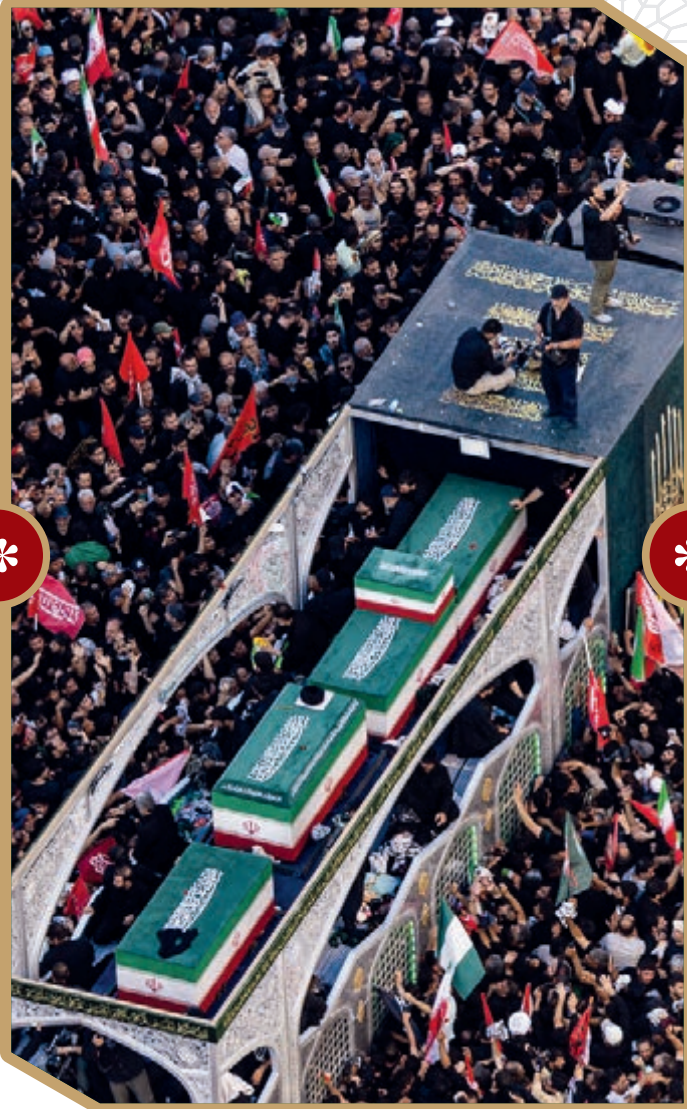
پناه‌بردن به امام به معنای فرار از مسئله‌های زندگی نیست. حرم قرار نیست رنج را انکار کند؛ قرار است توان روبه‌رو شدن با آن را در انسان زنده کند. زائر با گرفتاری وارد می‌شود، اما می‌تواند با نگاهی تازه بازگردد؛ صبورتر در خانواده، منصف‌تر در داوری، امیدوارتر در شکست و مسئول‌تر در برابر دیگران. اگر زیارت هیچ تغییری در رفتار ما ایجاد نکند، تنها از کنار ضریح گذشته‌ایم؛ هنوز به معنای حضور نرسیده‌ایم.

ولایت معنوی؛ داشتن یک جهت مطمئن

ولایت معنوی یعنی جان انسان در جهان بی‌راهنما رها نشده است. امام، فقط کسی نیست که از او حاجت می‌خواهیم؛ معیار سنجش زندگی است. با او می‌توان پرسید: این تصمیم مرا به حقیقت نزدیک می‌کند یا از آن دور؟ این رفتار با کرامت انسان سازگار است؟ سهم من در سبک‌تر کردن رنج دیگران چیست؟

زندگی رضوی از همین پرسش‌های ساده آغاز می‌شود. زیارت، وقتی زندگی‌ساز است که از حرم بیرون بیاید و در خانه، کار، دوستی، انتخاب و مسئولیت اجتماعی ادامه پیدا کند. امام در جان ما حاضر می‌شود، وقتی راه او در زندگی ما دیده شود.

عکاس: روح الله وحدتی





عکاس: نورجس شاکری





در جان ایران

✽ رهبری معنوی امام شهید در روزهای سخت یک ملت

رهبری معنوی، فقط دعوت مردم به دعا و عبادت نیست. معنویت زمانی به نیروی اجتماعی تبدیل می‌شود که در لحظه ترس، به انسان آرامش دهد؛ در زمان اختلاف، او را از خشم کور دور کند؛ و در روز دشواری، مسئولیتش را در برابر دیگران به یادش آورد.

نقش معنوی امام شهید، آیت‌الله العظمی خامنه‌ای رحمته‌الله، در جامعه ایران را باید در همین پیوند دید: پیوند ایمان با زندگی عمومی، دین با سرنوشت مردم و معنویت با ایران.

✽ ایمان؛ معنای ایستادن

در آغاز جنگ تحمیلی، جامعه با هجوم ناگهانی، اضطراب و ابهام روبه‌رو بود. مسئله فقط دفاع نظامی نبود؛ مردم باید می‌فهمیدند چرا باید ایستاد و این ایستادگی چه معنایی دارد.

آیت‌الله العظمی خامنه‌ای رحمته‌الله در نخستین نماز جمعه پس از آغاز جنگ، دفاع از کشور را در افق جهاد و تکلیف دینی قرار داد. این صورت‌بندی، وطن‌دوستی را از ایمان جدا نمی‌کرد. دفاع از خاک، خانه و مردم ایران، عملی ملی و در همان حال مسئولیتی اخلاقی و الهی بود. چنین معنایی بود که تحمل رنج جنگ را از یک اجبار تاریخی، به انتخابی آگاهانه تبدیل می‌کرد (اولین نماز جمعه بعد از شروع جنگ تحمیلی، ۱۳۵۹/۰۴/۰۷).

✱ سکینه؛ پیش از داوری

جامعه در التهاب، پیش از هر چیز قدرت درست دیدن را از دست می‌دهد. شایعه جای خبر را می‌گیرد، خشم بر عقل پیشی می‌گیرد و هر طرف، دیگری را دشمن می‌بیند. در خطبه‌های خرداد ۱۳۸۸، آیت‌الله العظمی خامنه‌ای علیه السلام پیش از ورود به مناقشه سیاسی، از «سکینه الهی» سخن گفت؛ آرامشی که در تلاطم، دل را استوار و راه را روشن می‌کند. معنویت در اینجا، بی‌تفاوتی نبود؛ شرط داوری مسئولانه و پرهیز از کشاندن اختلاف به خشونت بود (خطبه‌های نماز جمعه تهران، ۱۳۸۸/۰۳/۲۹).

همین مبنای مواجهه با ناآرامی‌های ۱۴۰۱ نیز دیده شد. او درباره جوانانی که تحت تأثیر تبلیغات قرار گرفته بودند، تأکید کرد که وسوسه ذهن را نمی‌توان با «باتوم» برطرف کرد؛ پاسخ آن، تبیین و گفت‌وگوست. معنویت، در این نگاه، به معنای دیدن انسان پشت رفتار او و حفظ امکان بازگشت است (بیانات در دیدار مردم قم، ۱۴۰۱/۱۰/۱۹).

✱ عبادتی که به سفره مردم رسید

در روزهای کرونا، امکان حضور در بسیاری از اجتماعات دینی محدود شد. اما تعطیلی یک آیین، نباید به تعطیلی معنویت می‌انجامید. در نیمه شعبان ۱۳۹۹، آیت‌الله العظمی خامنه‌ای علیه السلام از مردم خواست «رزمایش مواسات و کمک مؤمنانه» برپا کنند به این ترتیب، انتظار امام زمان (عج) از یک احساس فردی به مسئولیتی اجتماعی تبدیل شد و پس از این فراخوان، حرکت‌های گسترده مردمی برای تهیه بسته‌های معیشتی و یاری آسیب‌دیدگان شکل گرفت (سخنرانی تلویزیونی به مناسبت ولادت حضرت امام زمان (عج) ۱۳۹۹/۰۱/۲۱).

این، یکی از روشن‌ترین صورت‌های رهبری معنوی بود: دعا از خلوت بیرون آمد و کنار سفره مردم نشست.

* ایران؛ نامی در دل عاشورا

در جنگ دوازده روزه، مسئله اصلی فقط پاسخ نظامی نبود. دشمن می‌خواست جامعه را بترساند، اعتماد عمومی را بشکند و مردم را در برابر آینده مردد کند. آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای (مدظله) در پیام‌های خود بر متانت، شجاعت و وقت‌شناسی مردم تکیه کرد و پس از جنگ، از ایران به‌عنوان ملتی عزیز و پیروز سخن گفت. این زبان، بیش از گزارش میدان، برای حفظ جان و اراده جامعه بود.

چند روز بعد، در شب عاشورا، از محمود کریمی خواست «ای ایران» را بخواند. این انتخاب، پیوندی را که سال‌ها در اندیشه او وجود داشت، در یک تصویر فشرده آشکار کرد: عاشورا رقیب ایران نیست؛ سرچشمه عزت و ایستادگی آن است. دین، مردم را از وطن جدا نمی‌کند؛ آنان را در برابر سرنوشت وطن مسئول ترمی‌سازد.

* معنویت، وقتی در رفتار دیده می‌شود

رهبری معنوی امام شهید را نمی‌توان فقط در سخنان اخلاقی یا مجالس دینی جست‌وجو کرد. اثر آن در تبدیل‌ها دیده می‌شود:

- ترس جنگ به دفاع؛
- التهاب به سکینه؛
- اختلاف به گفت‌وگو؛
- انتظار به مواسات؛
- عاشورا به همبستگی ملی؛
- و ایمان به مسئولیت در برابر ایران.

در این منظومه، معنویت نه پناهی برای فرار از جامعه، بلکه نیرویی برای ماندن، ساختن و تنها نگذاشتن مردم بود.



مهرموروثی

آقا سلام! آقا ای همیشه متبسم سلام! آقا ای مردم دوست سلام! آقا من و همه این مردم که ساعت‌ها توی صف زیارت شما ایستاده‌ایم منتظریم. منتظریم سر بچرخانید سمت ما و با همان لحن شیرین اساطیری جوابمان را بدهید.

جوابمان را بدهید آقا! آقا این سکوت طولانی به شما نمی‌آید. ما به دیدن لبخند شما در قاب عکس‌ها عادت نداریم. آقا ما منتظریم جواب سلاممان را بدهید و جویای حالمان بشوید و از تک‌تک‌مان بپرسید از کجا آمده‌ایم.

من؟ من از ایرانشهر آمده‌ام. از تبعیدگاه شما. شما هر بار از خاطره ایرانشهر گفتید لبخند زدید و هر بار من افسوس خوردم. مهرتان از همان روز اول که تنها پا گذاشتید توی مسجد محله ما و با آن نگاه سراسر شوق، درخت‌های بلند بالای حیاطش را و رانداز کردید به دلم نشست. از همان دم که آستین‌هایتان را برای وضو بالا زدید دیگر برایم غریبه نبودید. چه غنیمتی بود تماشای پنهانی نماز شما در دل شبستانِ باشکوه مسجد آل رسول. کاش آن روز شرم کودکی‌ام را کنار می‌گذاشتم و جلو می‌آمدم. نه آن روز و نه روزهای بعد که نرم‌نرم حرفتان بین مردم پیچید و مثل ما لباس بلوچی می‌پوشیدید جلو نیامدم. حتی وقتی سیل آمد و جای هرچه با خودش برده بود محبت شما را به دل مردم نشانده جلو نیامدم. آنقدر نیامدم تا یک روز صبح خبر آمد که رفته‌اید. تبعیدتان کرده بودند به شهری دیگر و من دیگر آن پسر بچه پنج‌شش ساله خجالتی چند ماه قبل نبودم. من پسر بچه پنج‌شش ساله‌ای بودم که با شنیدن خبر رفتنتان خیلی دلتنگ شد. من پسر پنج‌شش ساله‌ای بودم با حسرتِ دائمی جلو نیامدم.

چند قدم دیگر که جلوتر بیایم چشمم می‌افتد به نگاه پرمهر قاب‌گرفته شما. غبار دلم را بتکانید. دست بکشید روی سرم. سر حرف را با من باز کنید و موهای جوگندمی‌ام را نوازش کنید تا شرم قدیمی‌ام را کنار بگذارم. تا برای‌تان از پسر پنج‌شش ساله‌ام بگویم. بگویم که هر وقت شما را توی تلویزیون می‌دید می‌دوید سمت تصویر شما و شما را می‌بوسید. بگویم پسر پنج‌شش ساله من از آن صبحی که خبر رفتنتان را شنیده خیلی گریه کرده.





نیمه شب که می شد، حرم چهره ای دیگر داشت. همه روز فروکش می کرد و صدای قدم ها در رواق ها آرام تر می پیچید. قرار بود خادمان و همراهان، در ساعت معینی به محل استراحت آیت الله العظمی خامنه ای رهبر بروند و برای زیارت همراهشان باشند؛ اما هر بار که می رسیدند، ایشان آماده بود. گویی کسی که شوق دیدار دارد، منتظر نمی ماند تا دیگران بیدارش کنند.

آن شب، همراهان کمی زودتر آمده بودند. بعضی در اتاق بیدار بودند و بعضی هنوز خواب. زمان زیارت که رسید، امام شهید برخاست و بی درنگ راه حرم را در پیش گرفت. نه تشریفاتی در کار بود و نه شتابی برای بازگشت. یک یا دو ساعت در حرم ماند؛ زیارت کرد، دعا خواند و نماز صبح را همان جا به جا آورد. هنگام بازگشت، هوا هنوز روشن نشده بود. در محل اسکان، چند نفر از همراهان خواب بودند. همه آهسته قدم برداشتند تا خواب کسی آشفته نشود؛ همان سکوتی که از حرم آغاز شده بود، تا اتاق ادامه یافت. سال ها بعد، علی خوش زبان، خادم قدیمی حرم، از ایشان پرسید: «چه کاری می توانم برایتان انجام دهم؟»



پاسخ، نه درخواستی شخصی بود و نه کاری دشوار: «هر وقت حرم بودی، از طرف من به حضرت سلامی عرض کن.»
سال‌ها گذشت. خادم دوباره به دیدار ایشان رفت و گفت هنوز آن مأموریت را انجام می‌دهد. امام شهید لحظه‌ای به یاد آورد و خوشحال شد. برای بعضی‌ها زیارت با خروج از حرم پایان می‌یابد؛ برای او اما سلامی بود که باید حتی در غیابش ادامه پیدا می‌کرد.

«بر پایه گفت‌وگوی وحید اکرمی با علی خوش‌زبان، رئیس اسبق تشریفات آستان قدس رضوی، «علاقه وافر مقام معظم رهبری به زیارت امام رضا(ع)»، قدس آنلاین، ۴ آذر ۱۳۹۹، کد مطلب ۷۲۸۱۴۸.»







آخرین سلام...

کسی در آن جمعیت نمی‌دانست گریه را از کجا آغاز کند؛ از مردی که دیگر نبود، از شهری که فرزند خویش را خون‌آلود پس گرفته بود، یا از حرمی که این‌بار زائر دیرسال خود را نه ایستاده و سلام‌گو، که خاموش و پیچیده در پرچم پذیرفته بود. سال‌ها، هر بار که به مشهد می‌آمد، راهش به همین آستان می‌رسید. از میان صحن‌ها می‌گذشت، در برابر امام می‌ایستاد، چیزی از بارروزگار را زمین می‌گذاشت و دوباره باز می‌گشت؛ به میدان، به مسئولیت، به روزهایی که آسودگی در آنها سهم اندکی داشت. حرم برای او همیشه محل بازگشت بود، اما هیچ‌کس گمان نمی‌کرد آخرین بازگشت، چنین باشد.

اکنون مردم او را تا نزدیک‌ترین فاصله با امام آورده بودند. هر دست که به سوی تابوت بلند می‌شد، انگار می‌خواست لحظه‌ای را نگه دارد که بی‌رحمانه می‌گذشت. مادری زیر لب چیزی می‌گفت؛ شاید صلوات، شاید وداع. مردی صورتش را میان دو دست گرفته بود. جوانی گردن می‌کشید تا برای آخرین بار، حتی گوشه‌ای از تابوت را ببیند. هیچ‌کس حاضر نبود باور کند مردی که سال‌ها صدایش در دشوارترین روزها به آنان اطمینان داده بود، اکنون خود در سکوتی چنین سنگین فرو رفته است.

و آن‌سوتر، مضجع امام رضا(ع) بود؛ همان پناه آشنا، همان قرار دیرینه. گویی تمام راه‌های عمرش، از کوچه‌های مشهد تا زندان و جبهه و محراب، در این لحظه به یکدیگر رسیده بودند. او را آورده بودند تا آخرین سلامش را بی‌واسطه بگوید؛ سلامی که دیگر پس از آن، سفر و جدایی‌ای در کار نبود.

مردم هنوز تابوت را رها نمی‌کردند. شاید می‌دانستند چند قدم دیگر، او از دست‌هایشان گرفته می‌شود و به همسایگی امام می‌رود. آنان آمده بودند بدرقه‌اش کنند، اما حرم آمده بود تحویلش بگیرد.

آن روز، کنار مضجع حضرت رضا(ع)، یک زائر به زیارت نرسید؛ یک عمر دلدادگی، به مقصد رسید.





عکاس: محمدجواد مشهدی

می ناب در خُم نماند



وقتی امام در مناسبت‌ها می‌ماند

در نگاه امام شهید، آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مد ظله العالی)، یکی از آسیب‌های شناخت اهل بیت (ع) آن است که به بخشی از حقیقت آنان بسنده کنیم و ابعاد دیگر را نبینیم. گاهی همه توجه ما به ظواهر، مناسبت‌ها و اظهار ارادت محدود می‌شود؛ در حالی که امام، افزون بر جایگاه قدسی، صاحب کلمه، مکتب، سیاست و طرحی برای زندگی و جامعه است. مسئله، کم‌ارزش بودن زیارت، جشن و عزاداری نیست. این مناسک، راه‌های اصیل ارتباط با امام‌اند. خطر آنجاست که رابطه ما با امام رضا (ع)، در همان لحظه سلام، اشک و توسل پایان یابد و چیزی از آن به ادامه زندگی نرسد. امام شهید از همین شناخت ناقص انتقاد می‌کند؛ شناختی که بخشی را برجسته می‌سازد، اما از کلیت امامت غافل می‌ماند (پیام به پنجمین کنگره جهانی حضرت رضا (ع)).

مناسک؛ دروازه، نه پایان راه

در منظومه فکری امام شهید، عبادت و مناسک از زندگی جدا نیستند. او درباره حج تصریح می‌کند که خطوط اصلی زندگی و سبک زندگی را می‌توان از این عبادت آموخت؛ یعنی مناسک هنگامی به مقصد خود می‌رسند که در رفتار فردی و اجتماعی انسان ادامه پیدا کنند (بیانات در دیدار کارگزاران حج، ۱۴۰۱/۰۳/۱۸).

با همین منطق، زیارت امام رضا (ع) نیز نباید تجربه‌ای محصور در حرم باقی بماند. زیارت، آغاز یک نسبت است: زائر مقابل امام می‌ایستد تا تنها حاجتی نخواهد، بلکه جهت خود را نیز تصحیح کند. سلام به امام وقتی کامل می‌شود که انسان بیرون از حرم نیز به عهد آن سلام وفادار بماند.

اشکی که در رواق جاری می‌شود، باید چیزی از خشونت ما کم کند. دستی که به ضریح می‌رسد، باید در زندگی نیز دستی را بگیرد. زائری که امام را ((رئوف)) می‌خواند، نمی‌تواند نسبت به رنج مردم بی‌تفاوت بماند.

زندگی امام، برای ما درس است

امام شهید این معنا را صریح بیان کرده بود: «ما نباید فقط به مرقد امام علی بن موسی الرضا (ع) اظهار ارادت کنیم؛ او امام ماست، زندگی او برای ما درس است.» این جمله، مرز میان زیارت متوقف و زیارت زندگی‌ساز را روشن می‌کند (بیانات در جمع مردم مشهد در آستان مقدس رضوی، ۱۳۶۳/۹/۳).

امام رضا (ع) فقط صاحب حرمی برای پناه‌بردن نیست؛ صاحب راهی برای زیستن است. نحوه مواجهه او با قدرت، گفت‌وگویش با پیروان ادیان، حفظ کرامت در برابر مأمون و تبدیل ولایتعهدی تحمیلی به صحنه افشای خلافت، همگی بخش‌هایی از همان درس زندگی‌اند. اظهار ارادت به امام، بدون شناخت این راه، ممکن است دل را گرم کند، اما لزوماً زندگی را تغییر نمی‌دهد. محبت زمانی به پیروی، نزدیک می‌شود که رفتار امام، معیار رفتار ما شود.

چرا می‌ناب در خُم مانده است؟

امام شهید برای توصیف فاصله میان گنجینه معارف و زندگی مردم، از شعر صائب تبریزی بهره گرفت:

می‌نابی ولی از خلوت خُم
چو در ساغر نمی‌آبی چه حاصل؟

به تعبیر او، معارف زندگی‌ساز اهل بیت (ع) در کتاب‌ها باقی مانده‌اند؛ گویی خم را بسته‌ایم و اجازه نداده‌ایم این می‌ناب به ساغر مردم برسد. مشکل، کمبود روایت نیست؛ مشکل آن است که روایت‌ها استخراج، پالایش و برای انسان امروز قابل استفاده نشده‌اند (پیام به پنجمین کنگره جهانی امام رضا (ع)).

او از موضوعاتی سخن می‌گوید که مستقیماً به زندگی مربوط‌اند: اخلاق، معاشرت، احکام، ارتباط با غیرشیعه و غیرمسلمان و حتی رعایت حیوانات. این مثال‌ها نشان می‌دهد معارف رضوی قرار نیست فقط محتوای منبرهای مناسبتی باشند؛ باید به پرسش‌های واقعی انسان پاسخ دهند (پیام به پنجمین کنگره جهانی امام رضا (ع)).

از روایت تا مسئله امروز

راه‌حل امام شهید سه مرحله دارد: نخست، معارف معتبر از منابع استخراج شوند؛ سپس از نقل‌های سست و زیاده‌گویی‌ها پالایش گردند؛ و سرانجام، با زبان روز و متناسب با مخاطب عرضه شوند. زبان روز یعنی از امام رضا (ع) فقط درباره گذشته نپرسیم. بپرسیم برای خشم در فضای مجازی، اختلاف در خانواده، بی‌اعتمادی اجتماعی، رعایت حق مردم و گفت‌وگو با کسی که مانند ما نمی‌اندیشد، چه درسی دارد.

می‌ناب زمانی از خم بیرون آمده است که زیارت از مناسک عبور کند و به اخلاق، انتخاب و مسئولیت برسد؛ وقتی امام رضا (ع) نه فقط در حرم و تقویم، بلکه در خانه، بازار، اداره و نسبت ما با مردم حضور داشته باشد.





وقتی معرفت شکل زندگی گرفت

✱ امام شهید و راه‌های آوردن معارف به متن جامعه

امام شهید، آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مد ظله العالی)، در پیام خود به کنگره جهانی حضرت رضا (ع)، برای انتقال معارف اهل بیت (ع) سه گام برمی‌شمارد: استخراج از منابع، پالایش از سخنان نامتقن و عرضه با زبان مناسب روز. اما اهمیت کار او فقط در بیان این روش نبود؛ در طول سال‌ها کوشید برای معارف دینی، راه‌هایی عملی به سوی زندگی عمومی باز کند. در نگاه او، معرفت زمانی زنده است که از کتاب و سخنرانی عبور کند، به مسئله تبدیل شود، در قالبی قابل فهم عرضه گردد و سرانجام در رفتار مردم جای بگیرد.

✱ از احکام کلی تا جزئیات زندگی

دین‌داری معمولاً با عبادت‌ها و بایده‌نبایدهای روشن شناخته می‌شود؛ اما بخش بزرگی از زندگی در جزئیاتی می‌گذرد که کمتر موضوع گفت‌وگوی دینی قرار می‌گیرند؛ چگونه کار می‌کنیم؟ چقدر مصرف می‌کنیم؟ در آپارتمان چگونه حق همسایه را رعایت می‌کنیم؟ تفریح، پوشش، سفر، مهمانی و رابطه ما با خانواده چه صورتی دارد؟ امام شهید در دیدار جوانان خراسان شمالی، به جای سخن گفتن کلی درباره «سبک زندگی اسلامی»، همین پرسش‌های روزمره را پیش روی جامعه گذاشت. خانواده، ازدواج، مسکن، پوشش، مصرف، کار، تفریح و رفتار اجتماعی را «متن زندگی» و بخش حقیقی تمدن دانست و از حوزه، دانشگاه و پژوهشگران خواست معارف اخلاقی و عقل عملی اسلام را برای این عرصه‌ها استخراج و وارد آموزش و برنامه‌ریزی کنند (بیانات در دیدار جوانان استان خراسان شمالی، ۱۳۹۱/۰۷/۲۳). اقدام مهم او در اینجا، تبدیل یک عنوان کلی به مجموعه‌ای از مسئله‌های قابل بررسی بود؛ یعنی آوردن دین از سطح شعار به درون خانه و خیابان.

✱ خدمت؛ آیه‌ای که راه می‌رود

یک معرفت، وقتی به رفتار تبدیل می‌شود که انسان بتواند آن را تجربه کند. خدمت به مردم، در متون دینی فضیلتی بزرگ است؛ اما این فضیلت باید از توصیه اخلاقی به امکان مشارکت اجتماعی برسد. اردوهای جهادی چنین ظرفی شدند. حرکت ابتدا از میان جوانان و دانشجویان آغاز شد و پس از گزارش فعالیت‌های آنان در سال ۱۳۷۹، با حمایت امام شهید، بسیج سازندگی و اردوهای هجرت گسترش یافت. او این اردوها را فقط فعالیت عمرانی نمی‌دانست؛ آنها را هم‌زمان خدمت، خودسازی، آشنایی با واقعیت زندگی مردم و شکستن فاصله‌های طبقاتی معرفی می‌کرد. به تعبیر او، حضور جوان مؤمن در میان مردم، خود می‌تواند دعوت به دین با عمل باشد (بیانات در دیدار جهادگران بسیج سازندگی، ۱۳۸۹/۰۶/۳۱). در اینجا، مفهوم دینی «خدمت» به تجربه‌ای ملموس تبدیل شد: ساختن، درمان کردن، آموزش دادن و زندگی کردن در کنار محرومان.

✱ خانواده؛ امر قدسی بدون تشریفات

ازدواج در نگاه دینی، پیمانی قدسی است؛ اما گاهی همین امر قدسی زیر بار مهریه‌های سنگین، جهیزیه، تجمل و رقابت خانوادگی دشوار می‌شود. امام شهید در سخنان متعدد خود در مراسم عقد، کوشید معنای ازدواج را از پیرایه‌های اجتماعی جدا کند. او بر کاهش مهریه، ساده‌گرفتن مراسم و آغاز زندگی بر پایه محبت و ساده‌زیستی تأکید داشت و هشدار می‌داد که مادی‌کردن ازدواج، آن را به نوعی معامله تبدیل می‌کند (کتابچه هشت سنت غلط ازدواج، پایگاه مقام معظم رهبری).

این سخنان فقط موعظه‌ای درباره قناعت نبود؛ تلاشی برای تغییر یک الگوی رایج و بازگرداندن خانواده به معنای اصلی خود بود: آرامش، همراهی و مسئولیت متقابل.

* ارزش‌ها، وقتی داستان می‌شوند

مفاهیمی مانند ایثار، وفاداری و مقاومت اگر فقط به صورت واژه تکرار شوند، به تدریج قدرت اثرگذاری خود را از دست می‌دهند. انسان برای فهم ارزش، به چهره، حادثه و روایت نیاز دارد.

از همین رو، امام شهید سال‌ها خاطرات جنگ و زندگی شهدا را می‌خواند، بر کتاب‌ها تقریظ می‌نوشت، در «شب خاطره» پای روایت رزمندگان می‌نشست و از نویسندگان این حوزه حمایت می‌کرد. آثاری مانند «آب هرگز نمی‌میرد»، «دختر شینا» و «وقتی مهتاب گم شد» با تقریظ‌های او بیشتر دیده شدند و روایت زندگی انسان‌های عادی صاحب انتخاب‌های بزرگ، به نسل تازه رسید. این نیز نوعی فراوری معرفت بود: انتقال اخلاق از زبان تعریف‌های انتزاعی به زندگی واقعی انسان‌ها.

* از پرهیز از اسراف تا برنامه عمومی

اسراف یک نهی اخلاقی شناخته شده است؛ اما امام شهید کوشید آن را به مسئله‌ای عمومی و قابل برنامه‌ریزی تبدیل کند. سال ۱۳۸۸ را سال «اصلاح الگوی مصرف» نامید و موضوع مصرف آب، انرژی، منابع عمومی و هزینه‌های شخصی را هم‌زمان متوجه مردم و مسئولان کرد. سپس سیاست‌های کلی اصلاح الگوی مصرف، از جمله ترویج صرفه‌جویی و مقابله با تجمل‌گرایی، ابلاغ شد (تعیین و ابلاغ سیاست‌های کلی اصلاح الگوی مصرف، ۱۳۸۹/۰۴/۱۵). در اینجا نیز یک آموزه اخلاقی، از محدوده توصیه فردی بیرون آمد و به دستور کاری برای خانواده، دولت و جامعه تبدیل شد.

روش امام شهید همین بود: از متن، مسئله استخراج می‌کرد؛ برای مسئله، زبان می‌ساخت؛ و برای معنا، میدان عمل به وجود می‌آورد. به همین دلیل، معارف در نگاه او قرار نبود فقط شنیده و حفظ شوند؛ باید به عادت، تجربه، روایت و شیوه زندگی بدل می‌شدند.



عکاس: احمد حسینی



مثل خودت خوش غیرتیم

مردم دستپاچه و خوشحال می‌گفتند: «آقا خوش اومدین! آقا نور آوردین! آقا کاش می‌تونستیم جلو پاتون قربانی کنیم!». شما گفتید: «خیلی مایل بودیم در وقتی به شهر شما بیاییم که دل‌های شما شاد باشد، زندگی شما خرم باشد...». زندگی ما زیر آوار زلزله مانده بود ولی از آمدن شما به کرمانشاه شادمان بودیم. مردم بی‌واهمه خودشان را می‌زدند به دل جمعیت مشتاقی که دورتان تنگ حلقه زده بود. هر کدامشان نزدیک شما می‌رسید از غم‌ها و کم‌ها می‌گفت. جوانی چفیه روی دوشتان را خواست. دادید. زنی بغض‌آلود داد زد: «جانم فدای رهبر!». مردی دست کشید روی درجه یکی از پاسدارها و گفت: «آقا من درجه ندارم ولی سرباز شما هستم». من بچه‌تر از آن بودم که بی‌مهابا خودم را توی موج مردم بیندازم. گره روسری‌ام را محکم کرده بودم و چشم می‌کشیدم دورتان خلوت‌تر بشود. نمی‌شد. هیچ‌وقت دیگر هم نشد و حرف‌های من ماند. ماند تا حالا که باز دورتان شلوغ است و فقط می‌شود یکی دو دقیقه با شما حرف زد. حرف‌هایم را مرور می‌کنم. مثل همه این سال‌ها که خاطره آمدنتان را بارها و بارها مرور کرده‌ام. آنقدر که می‌توانم قدم به قدمی را که توی کوچه‌های باران خورده روستای ما برداشتید تعریف کنم. تعریف کنم چقدر دلم می‌خواست بگویم: «آقا فداتون بشم عباتون گلی شده. می‌شه بدید من بشورم؟».

شور و شوق ایستادن شما جلوی چادرمان هنوز دلم را می‌لرزاند. من با عکاس‌ها و فیلم‌بردارها جلوتر از شما رفته بودم توی چادر. ولوله افتاده بود بینشان. یکی‌شان نگران و نفس‌زنان می‌گفت: «آقا کفشاتونو نبینه!». شما تا بال چادر را کنار زدید؛ تا آفتاب نگاهتان را چرخانید توی چادر؛ تا چشم‌تان به کفش‌ها افتاد اشاره کردید که بروند بیرون.

رفتند و رفتید و نوبت به من نرسید مثل آن همشهری شجاعم تکرار کنم: «آقا من درجه ندارم ولی سرباز شما هستم». آقا خیلی فکر کرده‌ام این یکی دو دقیقه که با شما چشم توی چشم می‌شوم چه بگویم. چه بگویم که دلتان گرم بشود؛ که جوابم یکی از همان لبخندهای قشنگتان باشد. شاید بگویم: «آقا دلواپس نباشید. آقا ما حواسمان هست. آقا ما آنقدر بزرگ شده‌ایم که اجازه ندهیم گرد کفش غریبه‌ها به خانه و خاک‌مان برسد».



دستمال نور

عطر گلاب در فضای مضجع پیچیده بود. خادمان، دستمال‌های سفید را میان حاضران پخش کردند؛ دستمال‌هایی که قرار بود بر مرقد مطهر امام رضا(ع) کشیده شوند و غبار از خانه محبوب برگیرند. امام شهید، آیت‌الله العظمی خامنه‌ای علیه السلام نیز دستمالی گرفت. آرام و با دقت غبارروبی کرد؛ اما گویی آن پارچه سفید، برای او تنها وسیله‌ای برای انجام یک آیین نبود. دستمال را که به غبار مضجع و عطر گلاب آغشته شده بود، بر سر و صورت خود کشید. چشم‌هایش پر از اشک بود و لب‌هایش به نجوا حرکت می‌کرد. مراسم هنوز ادامه داشت که رو به آیت‌الله واعظ طبسی، تولیت وقت آستان قدس رضوی، کرد و پرسید: «می‌توانم این دستمال متبرک را برای خودم بردارم؟»

شاید کسی گمان نمی‌کرد او برای برداشتن آن یادگار کوچک، اجازه بخواهد. تولیت آستان قدس را خود به آیت‌الله واعظ طبسی سپرده بود؛ اما اینجا، در خانه امام رضا(ع)، خود را صاحب اختیار نمی‌دید. حرمت حرم برای او با هیچ جایگاه و عنوانی کم‌رنگ نمی‌شد.



اجازه که داده شد، دستمال را با همان چشمان اشک‌آلود، آهسته و منظم تا کرد. گوشه‌هایش را برهم نشاند و با مراقبت در جیب گذاشت؛ چنان‌که گویی چیزی گران‌بها تر از یک تکه پارچه را با خود می‌برد. حاضران، آن صحنه را سال‌ها به خاطر سپردند؛ مردی در بلندترین جایگاه کشور، روبه‌روی امام خویش، زائری بود که برای برداشتن یادگاری از غبار حرم نیز بی‌اجازه دست دراز نمی‌کرد.

«بازنویسی ناداستانی بر پایه خاطره حجت‌الاسلام حقانی از آیین غبارروبی مرقد مطهر امام رضا(ع)، در گزارش «خاطرات رهبر انقلاب از تشریف به حرم امام رضا(ع)»، خبرگزاری دانشجو، ۳ مرداد ۱۳۹۷، کد خبر ۶۹۹۳۷۹.»







او در «دارالذکر» ماند...

مردم هنوز نمی‌توانستند باور کنند که می‌شود کسی را به خاک سپرد و شهر، پس از او، همچنان بر جای بماند. هر کس که از راه می‌رسید، چشم می‌گرداند تا نشانی پیدا کند؛ نقطه‌ای برای مکت، برای گریستن، برای آنکه آهسته به خود بگوید: «اینجاست... دیگر از این شهر دور نخواهد شد».

سال‌ها صدایش از دورترین فاصله‌ها به خانه‌هایشان رسیده بود؛ گاهی از رادیویی روشن در نیمه‌شب، گاهی از تلویزیونی در اتاقی کوچک، گاهی از بلندگویی در میدان و گاهی از جمله‌ای که دهان به دهان می‌گشت و دل‌ها را قرص می‌کرد. صدایی که در روزهای بیم، از ایستادن می‌گفت و در شب‌های ناامیدی، پنجره‌ای رو به فردا باز می‌کرد. حالا دیگر آن صدا نبود؛ نشانی بود در دارالذکر.

مردم آرام آرام می‌آمدند. بعضی تنها چند لحظه می‌ایستادند و می‌رفتند؛ شاید ماندن بیش از آن، توان می‌خواست. بعضی چشم از آن نقطه بر نمی‌داشتند، گویی می‌ترسیدند با پلک‌زدنی، آخرین رشته میان خود و او را گم کنند. تلفن‌ها بالا رفته بود؛ نه فقط برای ثبت یک تصویر. هر کس می‌خواست ذره‌ای از آن لحظه را با خود ببرد؛ پناهی کوچک برای روزهایی که نبودنش، ناگهان بر دل سنگینی می‌کرد.

نام اینجا پیش از آن هم «دارالذکر» بود؛ خانه یاد. اما آن روز، نام از کاشی‌ها جدا شد و در جان مردم نشست. مردی که سال‌ها نام ایران را با ایمان، ایستادگی و امید بر زبان آورده بود، خود به یکی از ذکرهای ماندگار این خانه بدل شد. خاک همیشه نشانه پایان نیست. گاهی کسی را در آغوش می‌گیرد تا از دسترس فراموشی دورش کند؛ تا برای دلتنگی‌ها نشانی بماند و برای بازگشت‌ها، قراری. تا هر کس دلش گرفت، بداند کجا می‌تواند دوباره با خاطره او خلوت کند.

مردم از دارالذکر بیرون می‌آمدند، اما چیزی از آنجا همراهشان می‌شد. آن مزار، تنها جایی برای اشک نبود؛ پرسشی آرام بود که در جان هر زائر می‌ماند؛ حالا که او اینجا آرام گرفته است، راهش در کجای زندگی ما ادامه خواهد یافت؟
او را در خانه یاد به خاک سپردند؛ تا فراموشی، هرگز راه این خانه را پیدا نکند.



هجرتی که جغرافیای
ایران را تغییر داد



جغرافیا، فقط مرزهای روی نقشه نیست

هجرت امام رضا(ع) مرزهای سیاسی ایران را جابه‌جا نکرد؛ اما مرکز ثقل آن را تغییر داد. با آمدن امام به خراسان، نقطه‌ای در شرق ایران به کانونی برای ایمان، هویت و امید تبدیل شد. از آن پس، مشهد فقط یک شهر نبود؛ شهری شد که بخش بزرگی از ایران، نسبت خود با امر قدسی را در آن پیدا می‌کرد.

امام شهید، آیت‌الله‌العظمی خامنه‌ای علیه‌السلام این نسبت را در عبارتی روشن خلاصه کرده بود: «(ایران، ایران امام رضا است.)» او مشهد را «قله شکوه معنوی» و به تعبیر امام خمینی(ره)، «پایتخت معنوی ایران» می‌دانست. این سخن، توصیف جایگاه یک زیارتگاه نیست؛ بیان نقشی است که امام رضا(ع) در شکل‌دادن به هویت ایران یافته است (کلیپ صوتی بیانات رهبری، پایگاه اطلاع‌رسانی، ۱۳/۰۶/۱۴۰۳).

وقتی مردم، امام را از نزدیک دیدند

پیش از هجرت امام رضا(ع)، بسیاری از شیعیان در سرزمین‌های دور از مدینه، پراکنده، بی‌ارتباط و بی‌چشم‌انداز بودند. به تحلیل امام شهید، حرکت حضرت به سوی خراسان این وضع را تغییر داد. مردم در مسیر طولانی هجرت، با شخصیتی روبه‌رو شدند که علم، صدق، اخلاق، عزت و نورانیت را یکجا پیش چشم آنان قرار می‌داد.

آمدن امام و سپس شهادت مظلومانه‌اش، فضای تازه‌ای برای گسترش محبت اهل‌بیت(ع) و پیوند میان شیعیان پدید آورد. هجرت، امام را از دسترس محدود گروهی خاص بیرون آورد و حضور او را به تجربه‌ای عمومی تبدیل کرد؛ تجربه‌ای که پس از ایشان، زمینه گسترش شبکه ارتباطی شیعه را فراهم ساخت (نماهنگ | گسترش شبکه شیعیان از دوران امام جواد(ع) تا امام عسکری(ع)، پایگاه امام شهید).

خراسان؛ پایان راه نبود

مأمون می‌خواست با آوردن امام به خراسان، ایشان را زیر نظر بگیرد و از نیروی اجتماعی امامت به سود خلافت استفاده کند. اما در خوانش امام شهید، ولایتعهدی به میدان یک نبرد سیاسی بزرگ تبدیل شد؛ نبردی که در آن امام رضا(ع) نقشه مأمون را خنثی کرد و حقیقت امامت را در برابر دستگاه خلافت آشکار ساخت.

این بخش از زندگی امام برای آینده ایران مهم است. امام رضا(ع) نشان داد می‌توان در موقعیتی که دیگری طراحی کرده است حضور یافت، اما در منطق او حل نشد؛ می‌توان وارد گفت‌وگو شد، اما هویت خود را وا نگذاشت؛ و می‌توان فشار را به فرصتی برای روشن‌شدن حقیقت تبدیل کرد.

آینده، بدون مرکز معنوی ساخته نمی‌شود

ایران آینده فقط با جاده، فناوری، دانشگاه و قدرت نظامی ساخته نمی‌شود. جامعه برای حرکت بلندمدت، به مرکزی نیاز دارد که مقصد را به او یادآوری کند؛ مرکزی که پیشرفت را از اخلاق، قدرت را از عدالت و سیاست را از معنویت جدا نگذارد. در منظومه امام شهید، آستان امام رضا(ع) چنین جایگاهی دارد. حرم فقط محل مراجعه فردی نیست؛ نقطه‌ای است که میلیون‌ها انسان با زبان‌ها، قومیت‌ها و طبقات مختلف، در برابر یک حقیقت مشترک کنار هم قرار می‌گیرند. این ظرفیت می‌تواند پشتوانه انسجام ملی باشد؛ به شرط آنکه زیارت، به همدلی، خدمت و احساس مسئولیت در برابر ایران امتداد پیدا کند.

ایران ریشه‌دار، ایران گفت‌وگوگر

امام رضا(ع) در خراسان از گفت‌وگو با نمایندگان ادیان و مکاتب گوناگون نهراسید. پشتوانه این گفت‌وگو، تردید در هویت نبود؛ اطمینان به حقیقت بود. ایران آینده نیز برای حضور در جهان، به همین ترکیب نیاز دارد؛ ریشه‌داری بدون انزوا و گفت‌وگو بدون از دست دادن خود.

امام شهید در پیام خود به کنگره جهانی حضرت رضا(ع) تأکید می‌کرد که شخصیت امام باید با زبانی قابل فهم برای شیعه، غیرشیعه و حتی غیرمسلمان معرفی شود. از نگاه او، امام رضا(ع) فقط سرمایه‌ای برای درون مرزهای ایران نبود؛ ظرفیتی برای سخن‌گفتن ایران با جهان بود.

هجرتی که هنوز ادامه دارد

هجرت امام رضا(ع) با رسیدن به خراسان پایان نیافت. ادامه آن را می‌توان در شکل‌گیری یک مرکز معنوی، گسترش فرهنگ اهل بیت(ع) و پیوند هویت ایرانی با تشیع دید. اکنون پرسش آینده این است: آیا این مرکز فقط مقصد سفر باقی می‌ماند یا به سرچشمه‌ای برای ساختن ایران تبدیل می‌شود؟

در نگاه امام شهید، ایران فردا زمانی رضوی است که از امام، فقط خاطره و مناسک نگیرد؛ جهت بگیرد؛ عزت در برابر قدرت، عقلانیت در گفت‌وگو، معنویت در پیشرفت و مسئولیت در برابر مردم. هجرت امام جغرافیای معنوی ایران را تغییر داد؛ آینده ایران به آن بستگی دارد که این جغرافیا را چگونه زندگی کنیم.

عکاس: الهام سادات شریف



آجرک الله یا صاحب

عکاس: مصطفی شپروانی



نقشه راه امام شهید برای آینده ایران

امام رضا (ع): از حافظه تاریخی تا افق پیشرفت

✱ آینده، فقط جلوتر رفتن نیست

در نگاه امام شهید، آیت الله العظمی خامنه‌ای رهبر، آینده ایران با افزایش فناوری، ثروت و قدرت ساخته نمی‌شود؛ جامعه باید بداند این توانایی‌ها را برای چه می‌خواهد و به سوی کدام انسان و کدام زندگی حرکت می‌کند. در بیانیه گام دوم، علم، اقتصاد و اقتدار در کنار عدالت، استقلال، معنویت، اخلاق و سبک زندگی قرار گرفته‌اند. معنویت و اخلاق در این منظومه، بخشی تزئینی نیستند؛ به تعبیر ایشان، جهت‌دهنده همه حرکت‌های فردی و اجتماعی‌اند. امام رضا (ع) در این نقشه، فقط صاحب یک حرم یا خاطره‌ای باشکوه از گذشته نیست؛ الگویی است برای آنکه پیشرفت، روح و جهت خود را از دست ندهد.



✱ عقلانیتی که از ایمان نمی‌ترسد

ایران آینده باید در پرتو دانش پیش برود، اما علم را از اخلاق جدا نکند. مناظره‌های امام رضا (ع) تصویری از ایمانی به دست می‌دهد که از پرسش نمی‌هراسد، سخن دیگری را می‌شنود و با استدلال پاسخ می‌دهد. امام شهید نیز تأکید داشت که زندگی امام برای ما «درس» است، نه فقط موضوع اظهار ارادت. بنابراین، دانشگاه و فضای فکری ایران زمانی رضوی‌اند که هم جرئت پرسش داشته باشند و هم حقیقت را به منفعت و قدرت نفروشند. (بیانات در جمع مردم مشهد در آستان مقدس رضوی، ۱۳۶۳/۹/۳)

✱ حضور در جهان، بدون گم کردن خود

ایران آینده نمی‌تواند از جهان کناره بگیرد؛ اما نباید برای حضور در جهان، هویت خود را واگذارد. امام رضا(ع) در مرکز گفت‌وگوهای علمی و سیاسی زمان خود قرار گرفت، بی‌آنکه در دستگاه فکری و سیاسی مأمون حل شود.

امام شهید در پیام خود به کنگره جهانی حضرت رضا(ع) راه عملی این حضور را مشخص کرد: معارف معتبر باید استخراج، از مطالب سست پالایش و با زبان قابل فهم برای شیعه، غیرشیعه و حتی غیرمسلمان عرضه شوند. این یعنی میراث رضوی باید به زبان جهانی تبدیل شود، نه آنکه در فضای داخلی و مناسکی محصور بماند.

✱ حرم؛ جایی برای جهت‌دادن به کشور

یکی از اقدامات معنادار امام شهید، تبدیل سخنانی نوروزی حرم رضوی به قراری سالانه با مردم بود. در کنار مضجع امام، از تولید، عدالت، اقتصاد، فرهنگ و پیشرفت سخن می‌گفت. این انتخاب فقط عاطفی نبود؛ نشان می‌داد برنامه آینده کشور باید در پیوند با یک مرکز معنوی صورت‌بندی شود.

در احکام تولیت آستان نیز بر صیانت از موقوفات، فعالیت فرهنگی، خدمت به زائر و رسیدگی به محرومان تأکید داشت. حرم در این نگاه، تنها محل زیارت نیست؛ نهادی است که باید رأفت رضوی را در جامعه جاری کند.

✱ ایران فردا؛ رضوی در عمل

نقشه امام شهید، افزودن نام امام رضا(ع) به طرح‌ها و شعارها نبود. ایران زمانی رضوی است که در علم، عقلانیت؛ در سیاست، عزت؛ در جامعه، رأفت و عدالت؛ و در ارتباط با جهان، گفت‌وگوی استوار را دنبال کند.

بیانیه گام دوم این آینده را به جوانان می‌سپارد. امام رضا(ع) در این مسیر، فقط پناه جان ایران نیست؛ معیاری برای ساختن آن است؛ پیشرفت همراه با معنا، قدرت همراه با اخلاق و آینده‌ای نو بر ریشه‌ای استوار.



عکاس: مهدی تفضلی فاطمیان

بچه‌های عزیز من...!
شماها و نسل شما همان نسلی هستید
که این کشور را ان شاء الله به اوج خواهید رساند.

علی خامنه‌ای

ایران
قوی
است

کرد، لر، بلوچ
فارس، عرب، ترک
همه باهم
برای ایران

نام دیگر امسال، پیروزی است!

چه حلاوتی دارد ایستادن در صف وصال شما. شما که وعده داده بودید به بعثت ما. همه ما! نگفته بودید فقط مردها. مزده را فقط به زن‌ها نداده بودید. فرقی بین بزرگ و کوچکمان نگذاشته بودید. گفته بودید: «مردم!» و حالا مردم از زن و مرد، دختر و پسر، پیر و جوان و حتی کودک، اینجا ایستاده‌ایم. بعد از شما درنمانده‌ایم. مانده‌ایم پای کار ایران و آمده‌ایم دوباره با شما عهد ببندیم و بگوییم بعضی از ما رسالتشان را پای لانچرها و پشت جنگنده‌ها ادا می‌کنند و بعضی‌هایمان در سنگر دبستان و بیمارستان و مسجد و محله و کارخانه و خانه و خیابان، هر کجا که نسبتی با ایران دارد، به پیامبری مشغولند. شلوغی‌ها گیجمان نکرده و سر در گیم کوچه‌های عافیت نشده‌ایم. عاقبت، یک دست و هم دست شده‌ایم برای نبرد آخرالزمان. زمان عروج است و اوج دور از دست نیست. نیستی دشمن را نشانه گرفته‌ایم و شانه داده‌ایم زیر بار جنگ. ننگ بر خزندگان به گوشه تردید.

تر باد تا ابد دیده‌های بدخواهان این خاک. خاکستر هم بشویم، باز بر دل همین خاک می‌نشینیم و با باران آسمان همین سرزمین در هم می‌آمیزیم و جان می‌دهیم به نهال نازک نارنج در باغ‌های حاشیه خزر همیشه آبی. آبی می‌ماند همیشه آسمان این سرزمین بی‌حریف.

حریف ما نه برف بود و نه سرما و باران و بمباران؛ از وقتی ردای پیامبری به ما پوشانده‌اید، چه باک از موشک؟ از وقتی شانه‌های ما را لایق حمل بیرق جمهوری اسلامی ایران کرده‌اید. کرد و لرو فارس و عرب و ترک و بلوچ نیستیم هنگامه پیامبری؛ فقط ایرانی‌ایم؛ با لهجه‌هایی شیرین و کام‌هایی تلخ از ندیدن و نشنیدن دگرباره شما. شما ما را برای همین روزها تربیت کرده‌اید. هر بار که برایمان حرف زدید؛ هر بار که ما را به تدبیر هر روزه در قرآن و تورق همه‌روزه در تاریخ و تفاخر به تبارمان دعوت کردید؛ هر بار که اطمینان دادید («ما می‌توانیم»); هر بار که نشانمان دادید نزدیک قله‌ایم.

آقا ما آماده‌ایم! و ایستاده‌ایم! و ما کار را تمام خواهیم کرد! شاهد ما زمستانی که با اشک پشت سر گذاشتیم؛ شاهد ما سالی که با امید آغازش کردیم؛ شاهد ما شکوفه‌های نهال نازک نارنج در باغ‌های حاشیه خزر همیشه آبی!



اشکِ اجابت

زندان برای بزرگ‌ترها نامی داشت: ساواک. بازداشت. بازجویی. مبارزه. اما برای سیدمجتبی، زندان فقط یک معنا داشت: پدر در خانه نبود. هنوز آن قدر کوچک بود که از سیاست چیزی نداند؛ اما جای خالی آدم‌ها را کودکان زودتر از همه می‌فهمند. مادر بزرگ دستش را می‌گرفت و به حرم امام رضا(ع) می‌برد. میان آن همه زائر و دعا، به او می‌گفت از امام بخواهد پدرش از زندان آزاد شود. کودک رو به حرم می‌ایستاد و دعا می‌کرد. ساده و بی‌واسطه؛ همان‌طور که کودکان حرف می‌زنند، بی‌آنکه میان دلشان و کسی که صدایش می‌کنند، فاصله‌ای ببینند. یک شب دوباره با مادر بزرگ به حرم آمد. این بار اما چیزی در دل کوچک او شکسته بود. دیگر دعا فقط چند کلمه نبود. صبر کودکانه‌اش به پایان رسیده بود. ایستاد و با امام رضا(ع) حرف زد؛ چنان که گویی حضرت درست روبه‌رویش نشسته و باید پاسخ دلتنگی او را بدهد.



اشک می‌ریخت و پدرش را می‌خواست. آن قدر گریست که مادر بزرگ از بردنش به حرم پشیمان شد. با خود گفت دیگر از این کودک نخواهد بار سنگین زندان پدر را بر شانه‌های کوچک خود حمل کند. دو روز گذشت.

تلفن خانه زنگ خورد. آن سوی خط، صدایی بود که مدت‌ها خانه از شنیدنش محروم مانده بود. پدر آزاد شده بود و از خانه برادرش در تهران تماس می‌گرفت. برای دیگران، یک زندانی سیاسی آزاد شده بود؛ اما برای آن کودک، امام رضا(ع) پدر را به خانه برگردانده بود.

«خاطره‌ای از کتاب خون دلی که لعل شد؛ خاطرات آیت‌الله‌العظمی سیدعلی خامنه‌ای از زندان‌ها و تبعید دوران مبارزات انقلاب اسلامی، تدوین محمدعلی آذرشب، تهران: انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۳۹۶، فصل سیزدهم: «کد رمز»».



راهنمای مطالعه آثار رضوی

امام رضا (ع) در اندیشه امام شهید، آیت الله العظمی سید علی خامنه ای

برای شناخت فرهنگ و سیره رضوی در اندیشه امام شهید، باید از تحلیل ولایتعهدی آغاز کرد و سپس به منظومه مبارزه ائمه (ع)، حقیقت زیارت و امتداد اجتماعی فرهنگ رضوی رسید. این راهنما تنها کتاب‌ها و کتابچه‌های منتشرشده را دربرمی‌گیرد.



حساس‌ترین دوران‌های تاریخ

نوع اثر: کتابچه؛ اثر مستقیم

ناشر: دفتر نشر فرهنگ اسلامی

سال انتشار: ۱۳۸۰

موضوع اصلی: ولایتعهدی امام رضا (ع) و مواجهه سیاسی با مأمون

چرا بخوانیم؟

این اثر، روشن‌ترین و فشرده‌ترین تحلیل امام شهید از اهداف مأمون و تدابیر امام رضا (ع) در ماجرای ولایتعهدی است. بهترین نقطه برای آغاز مطالعه سیره سیاسی امام رضا (ع).

کلیدواژه‌ها:

ولایتعهدی | مأمون | امامت | تدبیر سیاسی



استمرار انقلاب عاشورا

نوع اثر: کتابچه؛ تنظیم شده از پیام امام شهید
ناشر: انتشارات مسجد مقدس جمکران
سال انتشار: ۱۳۸۸

موضوع اصلی: نسبت ولایتعهدی امام رضا (ع) با مبارزه تاریخی اهل بیت (ع)
چرا بخوانیم؟

این اثر نشان می‌دهد حرکت امام رضا (ع) حادثه‌ای جدا از عاشورا نیست؛ بلکه ادامه همان مبارزه تاریخی برای حفظ امامت و مقابله با انحراف قدرت است.

کلیدواژه‌ها:

عاشورا | مبارزه اهل بیت | ولایتعهدی | امامت



عنصر مبارزه در زندگی ائمه (ع)

نوع اثر: کتابچه؛ متن منتشر شده یک سخنرانی
ناشر: آستان قدس رضوی - دومین کنگره جهانی حضرت رضا (ع)

سال انتشار: ۱۳۶۵

موضوع اصلی: مبارزه به عنوان خط پیوسته زندگی ائمه (ع)
چرا بخوانیم؟

این اثر، چارچوب لازم برای فهم رفتار سیاسی امام رضا (ع) را فراهم می‌کند. براساس این نگاه، تفاوت روش‌های ائمه (ع) به معنای تفاوت هدف آنان نیست؛ همه آنان یک مبارزه تاریخی و پیوسته را پیش می‌برند.

کلیدواژه‌ها:

مبارزه | امامت | وحدت سیره ائمه | روش سیاسی



انسان ۲۵۰ ساله

نوع اثر: کتاب؛ تدوین شده از بیانات و درس‌های امام شهید

ناشر: مؤسسه فرهنگی هنری ایمان جهادی - صهبا

سال انتشار: ۱۳۹۰

بخش پیشنهادی: فصل مربوط به امام رضا(ع)

چرا بخوانیم؟

این کتاب، زندگی ائمه(ع) را همچون زندگی یک انسان واحد و ۲۵۰ ساله بازخوانی می‌کند. بخش مربوط به امام رضا(ع)، ولایتعهدی را در متن حرکت تاریخی و سیاسی اهل بیت(ع) قرار می‌دهد.

کلیدواژه‌ها:

انسان ۲۵۰ ساله | پیوستگی امامت | مبارزه سیاسی | مأمون



محضر رؤوف

نوع اثر: کتاب موضوعی؛ گردآوری شده از بیانات امام شهید
ناشر: مؤسسه فرهنگی هنری ایمان جهادی - صهبا
سال انتشار: ۱۴۰۰

موضوع اصلی: زیارت، زندگی سیاسی و معارف امام رضا(ع)
چرا بخوانیم؟

«محضر رؤوف» از جامع‌ترین آثار منتشرشده برای شناخت نگاه امام شهید به حضرت رضا(ع) است. این کتاب میان شناخت تاریخی امام، حقیقت زیارت و بهره اخلاقی و معنوی از معارف رضوی پیوند برقرار می‌کند.

سه محور کتاب:

زیارت: حضور قلب، دعا، زیارت‌نامه و ارتباط آگاهانه با امام

سیره سیاسی: ولایتعهدی و مبارزه امام رضا(ع)

معارف رضوی: مواظ، اخلاق و آموزه‌های تربیتی حضرت

کلیدواژه‌ها:

زیارت | معرفت امام | سیره سیاسی | اخلاق رضوی



راضی به رضا

پدیدآوران: میثم امیری و لیلا شمس

نوع اثر: کتاب پژوهشی و روایی؛ بر پایه پیام‌ها و بیانات امام شهید

ناشر: به نشر، انتشارات آستان قدس رضوی

سال انتشار: ۱۴۰۵

موضوع اصلی: امام رضا(ع) در اندیشه و تجربه زیسته امام شهید

چرا بخوانیم؟

این کتاب تصویری روزآمد و نسبتاً جامع از جایگاه امام رضا(ع) در اندیشه امام شهید ارائه می‌دهد؛ از تحلیل ولایتعهدی و مبارزه سیاسی تا زیارت، خدمت، فرهنگ، اجتماع و پیوند عاطفی با حضرت.

کلیدواژه‌ها:

اندیشه رضوی | زیارت | مبارزه | فرهنگ | پیوند عاطفی

هنگام مطالعه هراثر، این پنج پرسش را دنبال کنید:

مسئله

امام رضا(ع) با چه موقعیت تاریخی و سیاسی روبه‌رو بود؟

دشمن

مأمون چه هدفی را از پیشنهاد ولایتعهدی دنبال می‌کرد؟

تدبیر

امام چگونه تهدید سیاسی را به فرصتی برای معرفی امامت تبدیل کرد؟

پیام

این رفتار چه نسبتی با حرکت تاریخی دیگران (ع) داشت؟

امتداد

فرهنگ رضوی برای انسان و جامعه امروز چه مسئولیتی ایجاد می‌کند؟



حاصل این مسیر

با مطالعه این آثار، امام رضا(ع) را تنها امام زیارت
و توسل نمی‌شناسیم؛ بلکه با امام امامت، علم،
مبارزه، تدبیر، اخلاق، هجرت و هدایت اجتماعی
روبه‌رو می‌شویم.





آقای اهالی کوچه‌های فرعی

ماشین حمل پیکر مطهر آقا توی خیابان اصلی، رو به حرم امام رضا(ع)، پیش می‌رفت. تلویزیون، همان خیابان را نشان می‌داد. خبرنگارها داشتند گزارش همان خیابان را ثبت می‌کردند. زاویه دوربین عکاس‌ها هم همان خیابان بود. موبک‌ها هم در حاشیه همان خیابان علم شده بودند. اصلاً هر کسی می‌خواست آقا را برای آخرین بار ببیند، هر طور بود خودش را به همان خیابان رسانده بود. خیابانی که به کوچه‌پس‌کوچه‌های زیادی راه داشت. کوچه‌هایی دور از تلویزیون و خبرنگارها و عکاس‌ها و موبک‌ها. کوچه‌هایی که میزبان مهمان‌های ویژه آقا بود. مهمان‌های ویژه‌ای که نتوانسته بودند خودشان را به خیابان اصلی برسانند.





۱. نفس‌زنان از پشت جمعیت گردن کشید سمت ابتدای کوچه. ابتدای کوچه پیدا نبود و تا چشم کار می‌کرد مردم شانه‌به‌شانه ایستاده بودند. نمی‌توانست با کالسکه دوقلوهای چهارپنج‌ماهه‌اش حتی چند قدم جلوتر برود. اگر شوهرش آتش‌نشان نبود؛ اگر به خاطر مراسم تشییع آماده‌باش نبود؛ اگر همراهش می‌آمد؛ اگر توی مشهد غریب نبودند؛ اگر دوست و آشنایی داشت و تنها نبود؛ شاید او هم می‌توانست خودش را به خیابان اصلی برساند.



کوچه
شهید رضایی



۲. خواهر کوچکتر لابه‌لای جمعیت جلوتر رفت و دست خواهر بزرگتر را دنبال خودش کشید. از گیر افتادن توی یکی از کوچه‌های فرعی و فکر ندیدن آقا کلافه بود. خواهر بزرگتر اشک‌هایش را پاک کرد و شانه‌های خواهر کوچکترش را محکم گرفت و گفت باید همانجا بمانند. نمی‌خواست زیر قولشان بزنند. قولی که روز قبل توی بیمارستان به مادر مریضشان داده بودند. قول داده بودند توی یکی از کوچه‌های فرعی بمانند تا خیال مادرشان راحت باشد؛ تا همدیگر را گم نکنند.





۳۰. لب‌هایش خشک بود و نفسش به سختی بالا می‌آمد. رنگ‌پریده نشسته بود لبِ پله خانه‌اش و با بال چادرش خودش را خنک می‌کرد. یک نگاهش به خیابان امام رضا(ع) بود و یک نگاهش به تابلوی اسم کوچه. اسم پسر شهیدش را از روی تابلو خواند و لبخند زد. دوباره یاد خواب دیشب و قول پسرش افتاد. پسرش قول داده بود اگر مراقب خودش باشد و توی کوچه خودشان بماند، هم خودش به دیدن او می‌آید، هم آقا.







۴. زن و بچه‌هایش صبح زود از خانه زده بودند بیرون. می‌خواستند برای آخرین بار آقا را تا حرم همراهی کنند. خودش هم دوست داشت برود ولی از همان صبح دودل شده بود. فکر کرد بهتر است بماند. بماند تا برای کوچه بی‌موکب و برای مردمی که نمی‌توانند به خیابان اصلی برسند، یک دیگ یخ پر از بطری‌های آب فراهم کند. گلاب‌پاش قدیمی مادرش را هم پر کرد تا هوای تنفس عابرهای غمگین یک کوچه فرعی را معطر کند.



اتاق مدیر

۵. با خودش فکر می‌کرد حضورش توی یک درمانگاه کوچک در یک کوچه فرعی آنقدرها هم مهم نیست. مدیر درمانگاه آدم بدقلقی نبود. اگر پافشاری می‌کرد احتمالاً می‌توانست با بهانه‌ای مرخصی بگیرد و خودش را به تشییع آقا برساند. ولی هر بار که می‌خواست برود سمت اتاق مدیر، یاد پرستار درمانگاه امام سجاد (ع) رشت می‌افتاد. پرستاری که دی‌ماه سال قبل، توی درمانگاه آتش گرفته، به خاطر یکی از مریض‌هایش مانده بود. مانده بود و سوخته بود و شهید شده بود.



شهیده مرضیه نبوی نیا
پرستار فداکار درمانگاه امام سجاد (ع)
وشت - دی، ماه سال ۱۴۰۴



۶. دلش می‌خواست مثل بقیه مادرها باشد. مادرهایی که از شب قبل با بچه‌شان شعار تمرین کرده‌اند و توی کوله‌پشتی‌اش کلی خوراکی گذاشته‌اند. مادرهایی که به بچه‌شان گفته‌اند زود بخوابد تا صبح زود راهی مراسم تشییع آقا بشوند. مادرهایی که پرچم ایران را داده‌اند دست بچه‌شان و دست دیگرش را محکم گرفته‌اند و با هم می‌روند سمت حرم. ولی او مثل بقیه مادرها نبود. او فقط توانسته بود بچه فلج و ساکتش را بگذارد توی ویلچرو ویلچر را توانسته بود نفس‌زنان فقط تا نیمه‌های یکی از کوچه‌های فرعی حوالی خیابان اصلی برساند.





۷. بچه‌هایش گفته بودند مغازه کوچکش را باز نکند. گفته بودند با موکب‌هایی که توی خیابان اصلی هست، کسی گرسنه و تشنه نمی‌ماند. گفته بودند این آخرین فرصت دیدار با آفاست. با خودش فکر کرده بود شاید یکی خوراکی‌های بچه‌اش را جا بگذارد. شاید یک دیابتی یادش برود دو تا شکلات بگذارد توی جیبش. شاید بعضی از شهرستانی‌های ناآشنا به مشهد، گذرشان به کوچه آنها بیفتد. با همین شاید‌ها یاد سال‌های رزمندگی و چادر تدارکاتش افتاده بود. با همین یادها کرکره را بعد از نماز صبح داده بود بالا.

آب
نوشیدنی
شکلات
بیسکویت
خرما
آدامس

السلام علیک
یا علی بن موسی الرضا





۸۰. برای بار چندم اشک‌هایش را پاک کرد. حال بقیه هم خدمتی‌هایش بهتر از او نبود. از وقتی فهمیدند محل مأموریتشان توی خیابان اصلی نیست، یک‌ریز غصه می‌خوردند. نصف شب با ذوق پا کوبیدن برای آقا، پوتین‌هایشان را برق انداخته بودند و حالا هی چشم می‌دوختند به ابتدای کوچه‌ای که معلوم نبود ماشین حمل پیکرها از آنجا رد می‌شود یا نه. باز چشم‌هایش از اشک پر شد و یاد مادرش افتاد. یاد وقتی که رو به مشهد می‌ایستاد و به آقا سلام می‌کرد و می‌گفت آقا صدای آدم‌های دور را هم می‌شنود.



